فصلنامه مطالعات *ملی*؛ ۱۵، سال چهارم، شماره ۱، ۱۳۸۲

هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ

حمید احمدی[*]

چکیده :

هدف این مقاله مشخص ساختن جایگاه هویت ملی ایران در گستره‌ی تاریخ است. نگارنده در پی یافتن پاسخ برای این سؤال است که ایران به‌عنوان یک موجودیت جغرافیایی و تاریخی، یعنی یک واحد دارای مرزهای سرزمینی و میراث سیاسی خاص برخوردار از دولت و فرهنگ ویژه، از چه دوره‌ای فضایی معنایی پیدا کرد و به‌عنوان گفتمانی سیاسی مطرح شد؟

آیا همان‌گونه که برخی طرفداران رهیافت‌های جدید در مطالعه‌ی ناسیونالیسم و هویت ملی، به‌ویژه رهیافت پست مدرنی و قوم‌گرایانه مدعی هستند، ایران به‌عنوان یک موجودیت برخوردار از تداوم سرزمینی و تاریخی محصول گفتمان‌های ناسیونالیستی مدرن است؟ و یا برخلاف این نوع نگرش‌ها هویت ملی ایرانی یعنی نگاه مبتنی بر تداوم تاریخی، فرهنگی و سرزمینی ایرانیان، محدود به دوران مدرن نیست و از ریشه‌های کهن‌تری برخوردار است؟ آیا تأکید بر پیشینه‌ی تاریخی ماقبل اسلام ایران و ایرانیان یک گفتمان سیاسی باستانگرایانه‌ی نوین است که از سوی روشنفکران باستانگرای ایرانی قرن بیستم خلق شده است؟ آیا مفهوم هویت ملی، ملیت و ملت یک سازه‌ی اجتماعی است یا پدیده‌ای ذاتی و طبیعی و کهن؟ هویت ملی ایرانی، ملیت ایرانی و ملت ایران را باید پدیده‌ای کهن و ذاتی در نظر گرفت یا نوعی مفاهیم گفتمانی و سازمانی اجتماعی؟

کلید واژه‌ها: هویت، هویت ملی، هویت تاریخی، باستان‌گرایی، قوم‌گرایی، ملیت، ملت، هویت ایرانی، ناسیونالیسم

* دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران



مقدمه

با توجه به تحولات گسترده در حوزه نظریه‌های اجتماعی در دهه‌های پایانی قرن بیستم و آغاز قرن بیست‌ویکم طرح سؤالاتی در باب منشاء و چگونگی پیدایش و تداوم هویت‌های جمعی کلان چون هویت ملی و تلاش برای پاسخگویی به آنها نه‌تنها یک نیاز اساسی برای ارائه دیدگاه‌های نوین درباره هویت است، بلکه می‌تواند بسیاری از شبهه‌ها و ابهامات برآمده از نوع نگرش‌های نوین به مسأله‌ی هویت و ناسیونالیسم را در رابطه با جایگاه بحث هویت ملی به طور کلی و ایرانی به طور خاص روشن کند. علاوه بر این پرداختن به این‌گونه سؤالات و پاسخ‌یابی به آنها می‌تواند روش مناسبی برای مقابله با چالش‌های سیاسی و گفتمانی نسبت به هویت ملی ایران در آینده باشد، چرا که با توجه به گسترش روزافزون مباحث گفتمان نوین در سطح جهانی و نیزدر محافل دانشگاهی و روشنفکری، ممکن است روش‌های سنتی نگرش به هویت و ملیت ایرانی از کارایی و جاذبیت کافی برای مقابله با این‌گونه چالش‌ها برخوردار نباشند(۱).

اصولاً باید به این نکته توجه اساسی داشت که مفهوم هویت یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم علوم اجتماعی است و در مقایسه با سایر مباحث این حوزه آثار مکتوب کمتری درباره‌ی آن موجود است. همین پیچیدگی مفهوم و کمبود آثار مکتوب در این زمینه باعث شده است تا دقت کافی در کاربرد آن و یا مفاهیم وابسته به آن، یعنی هویت ملی و بحران هویت، معطوف نشود و اندک نوشته‌های موجود در این زمینه، به‌ویژه بحث‌های روانشناسانه اریکسون درباره‌ی هویت (اریکسون[1]، ۱۹۵۰ و ۱۹۶۸)، مباحث نظریه‌پردازان نوسازی همچون لوسین پای درباره‌ی بحران‌های دوره‌گذار (پای[2]، ۱۹۶۶)، و یا نگرش‌های پست مدرن پیرامون «هویت» و یا تفاوت(۳) (هال[3]، ۱۹۹۶؛ ناتر[4] و جونز[5]، ۱۹۹۷)، راهنمای عمل

1- Erikson

2- Pye

3- Hall

4- Natter

5- Jones

پژوهشگران و دانشجویان قرار گیرد و تلاش جدی برای کاربرد انتقادی و دقیق آنها با مورد ایران به عمل نیاید.(۲)

هویت و ملیت ایرانی در پرتو نظریه‌های مدرن

قبل از پرداختن به بحث رابطه‌ی هویت ایرانی با تاریخ و یا به عبارتی جایگاه تاریخی هویت ملی ایرانی، پرداختن به بحث نظری بسیار مهم رایج در رهیافت‌های مدرن به ناسیونالیسم، ملیت و قومیت یعنی جنجال بر سرمدرن بودن یا دیرینه بودن مفهوم ملت و ناسیونالیسم و ارتباط آن با بحث هویت و ملیت ایرانی ضروری به نظر می‌آید. نگارنده در جای دیگری به تفصیل به اختلاف میان نظریه‌پردازان ناسیونالیسم بر سر کهن بودن یا مدرن بودن مفاهیم ملیت و قومیت پرداخته است (احمدی، ۱۳۷۷: ۱۵۳-۱۱۳) و بر آن است که در نظرات و استدلالات هر دو گروه مدرن‌گرایان (یا ساختارگرایان) و دیرینه‌گرایان[6] درباره‌ی ریشه پدیده‌های ملت و ملیت (ناسیونالیسم) نکات قابل توجهی به چشم می‌خورد که نمی‌توان درستی آنها را یکسره منکر شد. درحالی‌که اندیشه‌ای به نام «ناسیونالیسم» به مفهوم دقیق آن، یعنی ایجاد یک حرکت سیاسی مشخص براساس ویژگی‌های تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی یک جامعه، ریشه در دوران مدرن دارد و بیشتر به سال‌های پس از انقلاب فرانسه برمی‌گردد، اما باید توجه داشت که وجود احساسات ملی به مفهوم سنتی آن، یعنی علاقه به فرهنگ، تاریخ، سرزمین و نظام سیاسی خاص و بالاتر از آن وجود گروه‌های سرزمینی دارای میراث سیاسی، تاریخی و فرهنگی خاص، صرفاً محصول دوران مدرن نیست و تحت تأثیر فرایندهایی چون گردش نظام سرمایه‌داری یا از میان رفتن نظام‌های سیاسی جهانشمول چون امپراتوری‌ها یا نظام‌های مذهبی (کلیسا و خلافت) به وجود نیامده است.

از این‌رو است که در کشاکش میان مدرن‌گرایان یا ساختارگرایان و دیرینه‌گرایان اتخاذ یک موضع میانی مناسب‌تر به نظر می‌رسد. یعنی قبول این نکته که پدیده‌هایی چون ملت و احساسات تعلق به یک جامعه‌ی دارای میراث سیاسی، فرهنگی و

6- Primordialists



تاریخی خاص ریشه کهن دارد، اما «ناسیونالیسم» به مفهوم امروزی آن و همه‌ی ویژگی‌های امروزی مورد نظرش، پدیده‌ای است جدید؛ به همین دلیل است که نظریات برخی از نظریه‌پردازان برجسته ناسیونالیسم و هویت نظیر آنتونی اسمیت و جمیز مک‌کی(۱۹۸۲) و ادوارد اسپایر(۱۹۷۱) که در صدد ایجاد سنتز میان نظریه‌های مدرن‌گرا و دیرینه‌گرا هستند، درست‌تر می‌نماید.

همین نگرش را می‌توان به موضوع بحث ملت و ناسیونالیسم و هویت ملی در ایران نیز گسترش داد و به یکی از سؤالات فرعی پژوهش مبنی بر دیرینه بودن یا نو بودن پدیده‌های فوق در ایران پاسخ داد. گرچه بحث ناسیونالیسم به‌عنوان یک نگرش سیاسی خاص و به‌عنوان بنای اقدامات و انگیزه‌های گروه‌ها و احزاب سیاسی خاص به تاریخ ایران قرن بیستم محدود می‌شود و ریشه در تحولات فکری و سیاسی دوران قبل و پس از انقلاب مشروطه دارد، اما این بدان معنا نیست که اصولاً در ایران پدیده‌ای به نام «ملت» و احساسی به وجود سرزمین، میراث سیاسی، فرهنگی و تاریخی خاص، یعنی «ایران» در گذشته وجود نداشته و پدیده‌ی «ملت» و احساسات ملی ایران ساخته و پرداخته ذهن روشنفکران و یا محصول سیاست‌گذاری دولت مدرن ایران در قرن بیستم است. این نکته گرچه شاید در رابطه با ناسیونالیسم عرب و ترک صادق باشد، چرا که وجود کشورهای عربی و ترکیه به‌عنوان موجودیت‌های ملی و نه فراملی ـ مذهبی ـ به قرن بیستم باز می‌گردد، اما قطعاً در مورد ایران، که دولت آن ویژگی و ماهیتی بیشتر ملی داشته است تا مذهبی، صادق نیست.

آنتونی اسمیت برجسته‌ترین نظریه‌پرداز بحث‌های ناسیونالیسم، قومیت و دولت ـ ملت، به این نکته اساسی درباره ایران واقف است و اصولاً استدلال خود را مبنی بر وجود «ملت»‌های ماقبل مدرن و ماقبل «ناسیونالیسم» براساس وجود چند مورد تاریخی مهم همچون ایران، چین، هند و ... قرار می‌دهد(اسمیت، ۱۹۸۶). طرح جلد معروف‌ترین کتاب او به نام «ریشه قومی ملت‌ها» نیز تصویری از تخت جمشید ایران است، که بیانگر وجود ملت‌های کهن ماقبل «ناسیونالیسم» است. دیگر نظریه‌پردازان برجسته‌ی ناسیونالیسم و دولت ملی نیز به ویژگی خاص ایران به‌عنوان



یک ملت کهن برخوردار از تمدن، فرهنگ و تاریخ خود اشاره کرده‌اند(آرمسترانگ[7]، ۱۹۸۲). برخی از پژوهشگران ناسیونالیسم و مطالعات ایرانی تا آنجا پیش رفته‌اند که ظهور دولت متمرکز به مفهوم دقیق و علمی آن را از ابتکارات ایرانیان عصرباستان می‌دانند(کریشنا دب[8]، ۱۹۳۲). این نکات استدلال کافی جهت رد فرضیه‌های نویسندگان قوم‌گرا یا طرفداران نظریه‌ی جدید پست مدرن، که مدعی مدرن بودن مفهوم ملت و هویت ملی در ایران هستند و آن را محصول کار دولت‌ها و روشنفکران باستان‌گرای قرن بیستم ایران می‌دانند، به دست می دهد.

هویت ایرانی در گستره‌ی تاریخ

اما نکته‌ی مهمی که هنوز باقی می‌ماند و پاسخ دادن به سؤال اساسی و برخی سؤالات فرعی مقاله، مرهون تحقیق پیرامون آن است، این نکته است که تصور موجود از هویت ایرانی به‌عنوان جامعه‌ی دارای سرزمین، تاریخ، فرهنگ، میراث سیاسی خاص در چه دوره‌ای به وجود آمد، آیا همان‌گونه که نوشته‌های سیاسی - ایدئولوژیک گروه‌های قوم‌گرا و چپ‌گرایان متحد آنها از یک سو و محققان متأثر از رهیافت‌های نوین مطالعات ناسیونالیسم یا پست مدرن مدعی‌اند، این‌گونه تصویرپردازی از ایران توسط روشنفکران باستان‌گرا، مستشرقان اروپایی یا دولت مدرن قرن بیستم ایران ساخته شده و اثری از آن نمی‌توان در تاریخ گذشته یافت و یا اینکه تصویری از هویت ایرانی به‌عنوان یک جامعه سیاسی دارای تاریخ، میراث فرهنگی و تمدنی ریشه در دوران‌های گذشته دارد؟

یکی از راه‌های مهم پاسخ دادن به این سؤالات و اثبات درستی یا نادرستی دعاوی نویسندگان فوق‌الذکر، تحقیق در متون کهن تاریخی است. به عبارت دیگر تنها از طریق مراجعه به آثار کلاسیک تاریخی مربوط به ایران و نیز آثار ادبی به‌عنوان یکی از جلوه‌های تاریخی و تمدنی جامعه ایرانی است که می‌توان به این

7- Armstrong

8- Krishna Deb

نکته پی برد که مورخان و پژوهشگران مسائل فرهنگی ایران، اعم از ایرانی و یا غیرایرانی، به ایران به‌عنوان یک موجودیت سرزمینی چگونه می‌نگریسته‌اند. به دیگر سخن، به صرف تکیه بر نظریه‌های مدرن علوم اجتماعی و گزاره‌های کلان مربوط به موارد تاریخی اروپا یا آمریکا نمی‌توان مدعی نبود تصویر هویت ملی از ایران در دوران‌های گذشته و حال بود.

یکی از بحث‌هایی که در نوشته‌های بسیاری از جریانات سیاسی قوم‌گرا، هم‌چنین برخی از طرفداران رهیافت‌های نوین و پست مدرن به ناسیونالیسم و هویت به چشم می‌خورد این فرضیه است که تصویر موجود، از ایران به‌عنوان یک کل دارای تداوم سرزمینی، تاریخی، تمدنی و فرهنگی ساخته و پرداخته‌ی دوران مدرن است و پیوند دادن آن به مسأله «آریایی» و یا «آریائیان» را علت اصلی تغییر نام «پرشیا» به «ایران» در دوره رضاشاه می‌دانند. براساس این نوشته‌ها کشوری با این ویژگی‌ها و سرزمین مشخصی به نام «ایران» را به سختی می‌توان در متون کهن ماقبل مدرن پیدا کرد. و سرزمین کنونی ایران در گذشته به نام مناطق گوناگون آن خوانده می‌شده است تا یک کل در برگیرنده‌ی همه‌ی این مناطق.

بدیهی است که انگیزه‌های سیاسی ـ ایدئولوژیک گروه نخست، که بیشتر بر شووینیسم قومی تأکید دارند، و نیز ذهنیت‌های معرفت‌شناسی و روش‌شناسانه گروه دوم، که تحت تأثیر رهیافت‌های نوین به ناسیونالیسم و پست مدرنیسم، بیشتر به پراکندگی اصالت می‌دهند تا به وحدت و بیشتر تمایل به اجزاء پراکنده دارند تا کل دارای هویت، باعث طرح چنین استدلال‌هایی درباره‌ی ایران می‌شود.

علت دیگر ناآگاهی از دانش بومی و عدم تمایل به تحقیق در متون تاریخی، ادبی و فرهنگی پیرامون صحت و سقم این دعاوی است. به نظر می‌رسد که انگیزه‌ی عمده‌ی تغییر نام پرشیا به ایران در دوره‌ی رضاشاه افکار آریایی و همخوانی آن با واژه «ایران» نبوده است، چرا که نه‌تنها مدرک و دلیلی برای این ادعا در میان نیست، بلکه اصولاً باید به این نکته مهم توجه داشت که واژه‌ی «پرشیا» هرگز مورد استفاده ایرانیان قرار نگرفته و این نامی است که نویسندگان کلاسیک یونان باستان در دوران هخامنشی و بعد از آن به ایران داده‌اند. نام سرزمین کنونی ما در متون تاریخی، ادبی و نیز در سنگ نبشته‌های دوران‌های گذشته همان

«ایران» بوده است. بنابراین تبدیل نام مذکور، نوعی تأکید بر نام واقعی این کشور بوده است تا انگیزه‌های نژادگرایانه.

از سوی دیگر نام «ایران» از همان دوره‌ی باستان به سرزمین کنونی ما اطلاق می‌شده است. برخی ایران‌شناسان اروپایی و آمریکایی بر آن هستند که حداقل از دوره اشکانیان به بعد واژه «ایران» در رابطه با نام این سرزمین کاربرد عمومی پیدا کرد و از دوره‌ی ساسانیان دارای معانی هویتی برای ایرانیان شد(نولی[9]، ۱۹۸۹). علاوه براین نام ایران در متون مقدس دینی ایران کهن به‌ویژه اوستا و سایر متون دیده می‌شود (فره‌وشی، ۱۳۷٤). همین نام در تمامی کتاب‌های تاریخی دوران اسلامی دیده می‌شود و در نوشته‌های منثور و منظوم به کرّات مشاهده می‌شود. نه‌تنها فردوسی بارها و بارها از نام ایران و ایران زمین در اشاره به سرزمین ما استفاده کرده است، بلکه بسیاری از شعرای قبل و بعد از او نیز چنین کرده‌اند. برای نمونه واژه‌ی ایران در آثار نظامی گنجوی بیش از ۱۷۰۰ بار بکار رفته است. یکی از اشعار او نه‌تنها بیانگر تصویر ایران در ذهن شاعر و زمانه‌ی او است، بلکه بیانگر نوعی ملیت‌خواهی نیز هست:

همه عالم تن است و ایران دل — نیست گوینده، زین قیاس خجل
چون که ایران دل زمین باشد — دل زتن به بود یقین باشد

نام ایران در اشعار بسیاری از شعرای بعدی نیز به‌عنوان یک سرزمین مشخص به چشم می‌خورد. برای نمونه در قصیده معروف «نامه‌ی اهل خراسان» از انوری، بارها و بارها واژه ایران و چند بار عبارت «کشور ایران» آمده است. از زمان صفویه به بعد نیز همین نام کاربرد داشته و گاه از عبارت «ممالک محروسه‌ی ایران» استفاده می‌شده است(کاشانی ثابت، ۱۹۹۷).

ایران و هویت ایرانی در منابع کهن تاریخی

همان‌گونه که پیش از این گفتیم، یکی از دعاوی نوشته‌های قوم‌گرایانه و برخی آثار مربوط به نویسندگان پست مدرن این است که اصولاً بحث تداوم تاریخی

9- Gnoli

ایران از دوره‌ی باستان تا حال حاضر بیشتر ساخته و پرداخته ذهن شرق‌شناسان و ایرانشناسان غربی و روشنفکران ایرانی باستان‌گرا است و چنین تصویری از ایران قبلاً چندان رایج نبوده است. به عبارت دیگر براساس این نوع نگرش، تصور ایران به‌عنوان یک موجودیت تاریخی از دوران باستان تاکنون بیشتر محصول کار نویسندگان غربی نژادپرست نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و تقلید روشنفکران باستان‌گرای ایرانی از آن است.

درباره‌ی انگیزه‌ی طرح این دعاوی پیش از این اشاره شد و تأکید شد که فقدان آگاهی هر دو گروه از وجود یا عدم وجود این تصویر در متون ماقبل دوره‌ی مدرن (از قرن نوزده به بعد) و اصولاً عدم تمایل آنها به تحقیق پیرامون صحت و سقم این ادعا با توجه به متون موجود تاریخی، ادبی و فرهنگی گذشته علت دیگر طرح چنین ادعایی است به تاریخ و اصولاً هویت ایرانی در گستره تاریخ می‌شود.

به لحاظ روش‌شناسی نمی‌توان یک بحث نظری در یک فرضیه را با استدلالات نظری و گفتمانی مورد رد یا تایید قرار داد، بلکه می‌بایست واقعیات و یافته‌های تاریخی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را ملاک قضاوت قرار داد. اینکه نگرش به هویت تاریخی ایران به‌عنوان کشور و ملتی برخوردار از میراث سیاسی باستانی و تاریخ باستانی محصول کار روشنفکران خارجی یا داخلی است را می‌توان تنها با رجوع به متون تاریخی و متون ادبی و فرهنگی رد یا تایید کرد. خوشبختانه با توجه به کثرت آثار تاریخی مربوط به ایران و مناطق اطراف آن می‌توان چنین روشی را که از سوی پژوهشگران علوم اجتماعی نوعی جامعه‌شناسی تاریخی قلمداد می‌شود برای رد یا اثبات فرضیه مورد ادعای فوق به کار گرفت.

اصولاً مروری کوتاه بر محتوای کتب تاریخی موجود مربوط به تاریخ اسلام یا ایران و یا ترکیبی از هر دو بیانگر این نکته است که تصویر تاریخ باستانی ایران و در نظر گرفتن نوعی تداوم تاریخی و هویت تاریخی برای ایرانی‌ها، تنها محصول کار نویسندگان خارجی پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و یا اندیشه‌های رمانتیک ناسیونالیست‌های باستان‌گرای ایرانی نیست. در بیشتر آثار کلاسیک بعد اسلام، اعم از آثار نویسندگان عرب و ایرانی، روایت‌های آشکاری پیرامون تاریخ

ایرانیان و ایران دیده می‌شود و همین تصویر از ایران از نخستین قرون اسلامی در آثار تاریخی و ادبی ایرانیان و غیرایرانیان بازتاب پیدا کرد. اصولاً بسیاری از شرق‌شناسان اروپایی و نویسندگان ایرانی با استفاده از همین متون کلاسیک قرون نخستین بعد از اسلام به شرح و بسط و تجزیه و تحلیل تحولات تاریخی ایران از عصر باستان به بعد پرداختند. برای نمونه نولدکه مستشرق برجسته اروپایی که یکی از معتبرترین آثار پیرامون ساسانیان را نوشته است، خود گفته است که بخش اعظم کتاب او با استفاده از نوشته محمدبن جریر طبری مؤلف کتاب چند جلدی «*تاریخ‌الرسل و الملوک*» (معروف به تاریخ طبری) نوشته شده است. طبری خود آن را در قرن سوم هجری با استفاده از آثار نویسندگان دیگری چون ابن کلبی (هشام بن محمد بن السائب الکلبی) با ترجمه‌های ابن مقفع (قرن دوم)، ابوعبیده معمربن المثنی (اوایل قرن دوم)، هیثم بن عدی ابوعبدالرحمن (اواخر قرن دوم هجری) نویسنده کتاب‌های عربی «اخبارالفرس» (اخبار ایرانیان) و «تاریخ العجم و بنی‌امیه» (تاریخ ایرانیان و بنی‌امیه) و نیز روایات سیف‌بن عمرالتمیمی درباره‌ی تاریخ ایران قبل از اسلام و شرح جنگ‌های ایران و اعراب و سایر نویسندگان عرب گرفته است. بخش‌های مربوط به تاریخ ایرانیان از کتاب چندجلدی طبری، بعدها در زمان سامانیان از سوی ابوعلی بلعمی به فارسی ترجمه شده و به تاریخ بلعمی معروف گردید(بلعمی، ۱۳٤۲).

نکته مهمی که باید به آن اشاره کرد، این است که آثار مربوط به تاریخ باستانی ایران از سوی نویسندگان گوناگون ایرانی، عرب و غربی نوشته شده و اکثر این نویسندگان نظیر مورخان یونانی (هرودوت و گزنفون) یا در دوره باستان همزمان با دوران هخامنشی می‌زیسته‌اند و از نزدیک شاهد رویدادها بوده و یا گذشته نه‌چندان دور را از قول منابع مکتوب و غیرمکتوب همان دوران ثبت می‌کرده‌اند. برخی از مهم‌ترین نویسندگان کلاسیک غربی تاریخ باستانی ایران را می‌توان این افراد دانست:

هرودوت که در کتاب معروف خود، اطلاعات مهمی را درباره‌ی مادها و پارس‌ها، بنیانگذاران اولین دولت‌های ایرانی عصر باستان به دست می‌دهد. به

گفته‌ی ایران‌شناسان، وی اطلاعات خود را از منابع رسمی ایرانی گرفته است، یعنی گزارش‌های رسمی ایرانیان و یادداشت‌های کسانی که به‌طور مستقیم در جنگ‌های یران و یونان از زمان داریوش بزرگ به بعد مشارکت داشته‌اند. هرودوت(۱۳۶۲) در تاریخ خود، تاریخ ایران و سرزمین‌های همجوار ایران را به خوبی تشریح می‌کند. این کتاب ازجمله قدیمی‌ترین منابع معتبر بین‌المللی درباره‌ی ایران باستان است.

گزنفون که بعد از هرودوت قدیمی‌ترین منبع پیرامون تاریخ ایران باستان را به دست داده است، به‌ویژه درمورد فتوحات و لشکرکشی‌های ایرانیان نظیر لشکرکشی کورش گزارش می‌دهد. نوشته‌های او پیرامون کورش بنیانگذار هخامنشی بیش از هر نویسنده‌ای در مورد ایران باستان اطلاعات به دست می‌دهد (گزنفون، ۱۳۸۰).

کتاب *آناباسیس* او در این موارد بسیار اهمیت دارد. در این کتاب شرح دقیق سرزمین‌های گسترده‌ی دولت هخامنشی و ویژگی‌های جغرافیایی و مردمان این سرزمین‌ها آمده است(هووس هُلد[۱۰]، ۱۹۸۹).

استرابون جغرافی‌دان برجسته یونانی که یکی از کهن‌ترین گزارش‌ها را درباره‌ی ایران، ویژگی‌های جغرافیایی فلات ایران، مردمان و فرهنگ و جامعه‌ی آن به دست می‌دهد.

ایزیدور خاراکسی جغرافی‌دان و جهانگرد برجسته دوران باستان که شرح دقیقی به‌ویژه از راه‌های کاروان‌رو سوریه، ایران به آسیای میانه به دست می‌دهد. وی که در عصر اشکانیان می‌زیست در آثار خود ویژگی‌های جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی سرزمین‌های ایران را تشریح می‌کند.

بطلمیوس جغرافی‌دان برجسته یونان که ویژگی‌های مهم جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی مردمان عصر باستان را تشریح کرده و بعدها نویسندگان ایرانی و عربی در نوشته‌های تاریخی و جغرافیایی خود از آثار او استفاده کرده‌اند.

کتزیاس پزشک بروشات همسر داریوش دوم که در آثار تاریخی خود از اطلاعات و گزارش‌های دفاتر و دیوان‌های سلطنتی ایران هخامنشی بهره برده است

10- Household

وی درباره تاریخ ایرانیان باستان دوره‌ی هخامشی از کوروش تا درگذشت خشایارشاه، ۷ جلد کتاب و دنباله‌ی تاریخ ایران باستان را تا سال ۳۹۸ قبل از میلاد در ۱۰ جلد نوشته است. برخی از مورخان دیگر یونانی نظیر فوتیوس[۱۱] در آثار خود به نوشته‌های دیگر کتزیاس که اثری از آنها در دست نیست، اشاره کرده‌اند.

علاوه بر این، نویسندگان دیگری همچون پلوتارک و دیوید و سیسلی مورخ قرن اول میلادی و بسیاری دیگر همچون مان تن[۱۲] معاصر بطلمیوس (۳۲۳-۲۷۳ ق.م)، بروس[۱۳] پولی بیوس[۱٤] مورخ یونانی سال‌های (۲۱۲-۲۰۵ ق.م)، کرتلیوس نیوس مورخ رومی (۹۹-۲٤ ق.م)، تروگ پمیه[۱۵] مورخ معاصر آگوست امپراتور روم، پلین[۱٦] مورخ رومی، یوسف فلاویوس[۱۷] مورخ یهودی قرن سوم ق .م، کنت کورث مورخ رومی قرون اولیه میلادی، آرین[۱۸] مورخ یونانی فتوحات اسکندر، ژوستن مورخ رومی قرن دوم میلادی، اطلاعات تاریخی بسیار مهمی درباره‌ی ایران عصر باستان از مادها به بعد به دست می‌دهند.

علاوه بر آثار مورخان یونانی و رومی نام برده شده، بخش‌های مهمی از تاریخ عصر باستان ایران را که شامل دوره‌های اسطوره‌ای و دوره‌های تاریخی است، نویسندگان ایرانی دوران باستان نوشته‌اند. اگرچه بسیاری از نوشته‌های مورخان یونانی و رومی درباره‌ی تاریخ باستانی ایران در قرون اولیه اسلامی مورد بهره‌برداری قرار نگرفت و اصولاً آشنایی بسیار کمی با این آثار موجود بود، اما نوشته‌ها و آثار ایرانی مربوط به دوره‌های اسطوره‌ای و تاریخی ایران، مورد بهره‌برداری گسترده نویسندگان عرب و ایرانی بعد از اسلام قرار گرفت. در این

11- Photius

12- Manethon

13- Beros

14- Polybius

15- Pompiet trogi

16- Pline

17- Yoseph Flavius

18- Arrien

زمینه می‌توان به آثاری که به‌ویژه در دوران ساسانی به‌عنوان خدای نامه (خدای نامک) نوشته شده بود، اشاره کرد. این نوشته‌ها را که بیشتر به زبان پهلوی بود، ایرانیان و گاه اعراب آشنا به زبان پهلوی ترجمه کردند، و به‌گونه‌ای بسیار گسترده مورد استفاده مورخان ایرانی و عرب قرار گرفت و بعدها شعرا و ادبای ایرانی و عرب آنها را در اشعار خود بکار بردند. اصولاً منبع اساسی شاهنامه فردوسی و شاهنامه‌های ناتمام پیش از فردوسی نظیر شاهنامه ابوالموید بلخی و شاهنامه ابومنصوری، همین خدای نامه‌ها و ترجمه‌های آنها بوده است. ابن مقفع (روزبه پسر دادویه) دانشمند پهلوی دان ایرانی قرن دوم هجری برخی از عمده‌ترین متون تاریخی ایران باستان را به عربی ترجمه کرد و بعدها بسیاری از نویسندگان عرب و ایرانی از این ترجمه‌ها استفاده کردند. ازجمله ترجمه‌های او می‌توان به ترجمه «خدای‌نامه» و «آئین‌نامه» از پهلوی به عربی اشاره کرد. این کتاب‌ها که به شیوه‌ی خود به شرح احوال ایرانیان ـ از عصر اسطوره‌ای تا دوران ساسانی ـ می‌پردازند، بسیار بیشتر از آثار یونانی و رومی برای مسلمانان شناخته شده بود و مورد استفاده قرار می‌گرفت.

ابن مقفع علاوه بر خدای نامک و آئین نامک، کتاب‌های بسیار مهم دیگری همچون کتاب مزدک و کتاب‌التاج را درباره‌ی زندگی انوشیروان پادشاه ایران عصر ساسانی به عربی ترجمه کرد(مشکور، ۱۳۷۷). این آثار مورد استفاده کسانی چون طبری و سایر مورخان بعدی ایرانی ـ اسلامی قرار گرفت. البته ابن مقفع تنها کسی نبود که این آئین نامک‌ها و خدای نامک‌ها را به عربی یا فارسی نوین (دری) ترجمه کرد؛ بسیاری دیگر نیز بدین کار دست زدند که ازجمله آنها می‌توان به بلاذری مورخ ایرانی قرن سوم هجری مقیم بغداد اشاره کرد. وی تاریخ دوران ساسانی به‌ویژه دوران اردشیر را از پهلوی به عربی ترجمه کرد و آنها را به نظم کشید(بلاذری، ۱۳٦۷). ابن مسکویه نویسنده‌ی دیگر ایرانی همین اثر را در کتاب خود (تجارب‌الامم) به نثر ترجمه کرد و مورد بهره‌برداری قرار داد (ابن مسکویه، ۲ ج، ٦۹-۱۳٦٦).

نکته مهم اینجاست که تنها یک خدای نامک یا آئین نامک درباره تاریخ ایران باستان در دست نبود، بلکه طبق نوشته‌های قرون اولیه اسلامی، کتاب‌های زیادی با

این عنوان‌ها به زبان پهلوی موجود بود و بعدها مورد استفاده مورخان دوران اسلامی قرار گرفته است. حمزه اصفهانی مورخ برجسته‌ی ایرانی قرن چهارم هجری که در کتاب خود سنی‌الملوک الارض و الانبیاء شرح دقیقی از تاریخ ایران باستان ارائه می‌دهد، نوشته است که بهرام موبد شهر شاپور در ولایت فارس بیش از ۲۰ نسخه از خدای‌نامک‌ها را در قرن اولیه اسلامی با هم مطابقه کرده است. به نوشته حمزه اصفهانی، موسی‌بن عیسی کسروی مورخ دیگر ایرانی آن دوران نیز همین خدای نامک‌ها را با یکدیگر مقایسه کرده است(اصفهانی، ۱۳۶۷).

برخی از مهم‌ترین ترجمه‌های خدای‌نامک‌ها به زبان عربی به شرح زیر بوده‌اند:

- *سیرالملوک الفرس* ترجمه‌ی محمدبن الجهم شاعر دوران مأمون عباسی
- *تاریخ‌الملوک الفرس* ترجمه‌ی دیگری در دوره‌ی مأمون. ظاهراً ترجمه‌ی خزانه‌دار وی
- *سیرالملوک الفرس* ترجمه‌ی زادویه بن شاهویه اصفهانی
- *سیرالملوک الفرس* ترجمه‌ی محمدبن بهرام مطیار اصفهانی
- *تاریخ ملوک بنی ساسان* ترجمه‌ی و اصلاح بهرام بن مردانشاه، موبد ولایت شاپور فارس
- *تاریخ ساسانیان* ترجمه‌ی موسی بن عیسی الکسروی(مشکور، ۱۳۷۷).

گذشته از خدای‌نامک‌ها، که نوعی تاریخ‌های رسمی ایران محسوب می‌شوند، آثار دیگری نیز درباره‌ی تاریخ عمومی ایران وجود داشته است که برخی از مورخان پیرامون آن گزارش داده‌اند. برای نمونه مسعودی نویسنده‌ی کتاب التنبیه و الاشراف معروف به تاریخ مسعودی در کتاب خود گفته است که در سال ۳۰۳ هجری کتاب بزرگی در استخر فارس دیده است که در مورد علوم ایرانی و دانشمندان ایرانی و تاریخ پادشاهان ایران نوشته شده بود. به گفته مسعودی در این کتاب مطالب و اخباری آمده بود که در سایر کتاب‌ها همچون خدای‌نامه، آئین‌نامه و گهنامه و غیر آن نیامده بود. به گزارش مسعودی در همین کتاب، چهره ۱۷ پادشاه ساسانی (۱۵ مرد و ۲ زن) نقش شده بود. این کتاب از روی نسخه‌ای که در سال ۱۱۳ هجری در خزانه‌ی پادشاهان در ایران پیدا شده بود از پهلوی (پارسی) به

عربی ترجمه شده بود(تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۷۶ و ۲۷۷). ظاهراً حمزه اصفهانی نیز از همین کتاب در تألیف خود استفاده کرده است(ص ۲۲۷).

گذشته از این کتاب‌های تاریخ عمومی ایران، آثار تاریخی دیگری پیرامون دوران‌های خاص تاریخی از پهلوی به عربی و فارسی دری ترجمه شده که می‌توان از آن میان به کارنامه اردشیر بابکان، زادسپرم، روایات پهلوی، اندرزنامه‌ها، شهرستان‌های ایران و یادگار زریران، اشاره کرد. بسیاری از این کتاب‌ها در همان یکی دو قرن اولیه اسلام توسط ایرانیان یا اعراب پهلوی دان به زبان عربی ترجمه می‌شد(ص ۲۶۹).

ایرانیان آثار کلاسیک مربوط به تاریخ باستانی ایران را در قرون اولیه به فارسی نوشته و یا ترجمه کردند. بسیاری از کتاب‌های نویسندگان ایرانی‌الاصل در تاریخ ایران قبل از اسلام به زبان عربی نوشته شد. از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: محمدبن جریر طبری (تاریخ الرسل و الملوک)، بلاذری (فتوح البلدان)، ابن مسکویه (تجارب الامم)، دینوری (اخبار الطوال)، حمزه‌ی اصفهانی (سنی‌الملوک الارض و الانبیاء)، مسعودی (مروج الذهب و التنبیه و الاشراف)، گردیزی (زین الاخبار)، ابوریحان (تحقیق ماللهند ـ و آثار الباقیه عن‌القرون الخالیه)، محمد بناکتی (تاریخ روضه الاولی الالباب فی التواریخ الاکابرو الانساب).

پژوهش پیرامون تاریخ باستان ایران، تنها به قرون اولیه هجری نیز محدود نمی‌شد، بلکه این سنت در قرون بعدی نیز دنبال شد و کتاب‌های بسیار مهمی در باب تاریخ عمومی اسلام و ایران نوشته شد که بخش عمده‌ای از آن به تاریخ باستانی ایران اختصاص می‌یافت. ازجمله آثاری که از قرن پنجم هجری به بعد نوشته شد، می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد:

کتاب مجمل‌التواریخ و القصص در قرن ششم هجری؛ تاریخ روضه الصفا از میرخواند که در ۷ جلد نوشته شد؛ زبده التواریخ اثر معروف حافظ ابرو نوشته شده در قرن نهم هجری؛ تاریخ گزیده نوشته‌ی حمدالله مستوفی در قرن هشتم هجری؛ نزهه‌القلوب باز هم از حمدالله مستوفی در باب جغرافیای مفصل ایران؛ تاریخ غازانی نوشته‌ی خواجه رشیدالدین فضل‌اله تألیف شده در قرن هشتم هجری؛

فارس‌نامه تألیف ابن بلخی در قرن ششم هجری؛ جامع التواریخ نوشته‌ی خواجه رشیدالدین فضل‌اله، حبیب‌السیر نوشته‌ی خواجه غیاث‌الدین خواندمیر در قرن دهم هجری؛ المعجم فی‌آثار الملوک العجم نوشته‌ی شرف‌الدین قزوینی در قرن هفتم؛ روضه الصفای ناصری نوشته‌ی رضاقلی خان هدایت تألیف در قرن سیزدهم هجری؛ ناسخ التواریخ در بیش از ده جلد نوشته‌ی مورخ الدوله سپهر مورخ برجسته‌ی دوران قاجاریه در قرن سیزدهم هجری.

همان‌گونه که اشاره شد در تمامی این آثار که از قرن پنجم هجری به بعد نوشته شد، تاریخ ایران باستان در کنار تاریخ اسلام و پیامبران بنی‌اسرائیل به رشته‌ی تحریر در آمده است. این‌گونه نوشته‌ها تا اواخر دوره‌ی قاجاریه نیز رایج بوده و تمامی آنها بخش‌های اسطوره‌ای و تاریخی ایران را به شیوه‌ی سنتی خود به خوانندگان معرفی می‌کردند و اکثر تحصیل‌کردگان ایرانی این دوران‌ها با این تاریخ آشنا بوده و آن را به توده‌هایی که از طریق شاهنامه فردوسی با بخش‌های اسطوره‌ای تاریخ ایران به خوبی آشنایی داشتند، انتقال می‌دادند. وجود این‌گونه آثار منثور و منظوم که به شیوه‌های گوناگون به اسطوره‌های ایرانی و چهره‌های تاریخی ایران ارجاع می‌دادند، باعث می‌شدند که اکثر نخبگان ایرانی دارای توان خواندن فارسی و عربی، تصور مشخصی از هویت ایرانی مبتنی بر تاریخ ایران و اسطوره‌های آن داشته باشند، و میان خود و دیگران، به‌ویژه اعراب تمایز قایل شوند.

آثار مربوط به تاریخ ایران قبل از اسلام تنها به نویسندگان ایرانی که به عربی یا فارسی می‌نوشتند، محدود نمی‌شد. بسیاری از نویسندگان عرب قرون اولیه اسلامی نیز بخش‌های مهمی از نوشته‌های تاریخی خود را به تاریخ ایرانیان (العجم) و سلسله‌های پادشاهی ایران اختصاص می‌دادند. برخی از نوشته‌های این نویسندگان عرب مورد استفاده نویسندگان ایرانی نیز قرار می‌گرفت. برای نمونه طبری در نوشتن کتاب معروف خود موسوم به تاریخ طبری از نوشته‌های برخی مورخان عرب نظیر هشام بن محمدبن السائب الکلبی درباره‌ی بخش‌هایی از تاریخ ایران قبل از اسلام به‌ویژه روابط اعراب جنوب عربستان و یمن با کشور ایران استفاده کرده

است (مشکور، ۱۳۷۷: ۲۹). ابن ندیم نویسنده‌ی برجسته‌ی عرب که در شاهکار خود «الفهرست» مورخان و نویسندگان برجسته ایرانی و عربی و سایرین را با آثارشان معرفی کرده است، از بسیاری از نویسندگان عرب نام می‌برد که در آثار خود تاریخ باستانی ایران را معرفی کرده‌اند(ابن ندیم، ۱۳۵۲).

ثعالبی (ابومنصور عبدالملک بن اسمعیل الثعالبی) نویسنده و مورخ قرن پنجم عرب یکی از آثار برجسته‌ی خود را به تاریخ ایران اختصاص داده است. وی در این کتاب (غرر اخبار الملوک الفرس و سیرهم ـ گوشه‌های عمده تاریخ پادشاهان ایرانی و شرح زندگانی آنها) تاریخ ایران را از آغاز بخش اسطوره‌ای آن تا پایان ساسانیان معرفی کرده است(ثعالبی، ۱۳۶۸). المقدسی (مطهربن طاهر) یکی دیگر از نویسندگان عرب قرون اولیه اسلامی در کتاب مهم خود با عنوان کتاب البدء و التاریخ بخش‌هایی از تاریخ ایران باستان، به‌ویژه بخش مربوط به زندگی و اندیشه‌های مانی را آورده است(مقدسی، ۱۳۴۹).

نویسنده و مورخ دیگر قرن سوم هجری ابو عبیده معمربن المثنی در آثار خود روایات مهمی را در باب ایران باستان آورده است که طبری مورخ برجسته‌ی ایرانی ـ اسلامی از آن بهره‌برداری کرده است. نویسندگان دیگر ایرانی همچون مسعودی در مروج‌الذهب و تنبیه والاشراف (مشکور، ۱۳۷۷: ۵۲) خود از نوشته‌های ابوعبیده بهره برده‌اند. برخی همچون ابن ندیم بر آن هستند که کتاب برجسته‌ی فضایل الفرس (در باب نیکی‌های ایرانیان) از او بوده است(ص ۵۲). از نویسندگان دیگر کلاسیک عرب که درباره‌ی تاریخ ایران باستان نوشته‌اند، می‌توان از الهیثم بن عدی ابوعبدالرحمن مورخ قرن دوم هجری نام برد که در کتاب‌های خود همچون تاریخ العجم و بنی‌امیه و کتاب التاریخ علی السنین درباره ایران و روابط ایرانیان و عرب‌ها مطالب بسیار مهمی را ذکر کرده است که بعدها طبری از آن استفاده کرد (ص ۵۳). یکی دیگر از نویسندگان و مورخان عرب که آثار او درباره‌ی ایران باستان، به‌ویژه دوره‌ی ساسانی و اواخر آن مورد استفاده طبری قرار گرفت سیف‌بن عمرالفهیمی نویسنده و مورخ قرن دوم هجری بود. نوشته او که بیشتر با روایات سیف شهرت دارد، بیش از ۳۰ بار مورد استفاده‌ی طبری قرار گرفته است(ص ۵۳).

ابن کلبی یکی دیگر از مورخان عرب قرون اولیه اسلامی (قرن دوم) کتاب مهمی درباره‌ی اشکانیان (ملوک‌الطوایف) نوشت که باز هم طبری از آن استفاده‌ی زیادی برده و به‌ویژه بخش مربوط به اسکندر مقدونی و حمله‌ی او به ایران را از این کتاب برگرفته است(ص ۵۵).

شیوه‌های نگرش به هویت ملی ایرانی در آثار کلاسیک

درحالی‌که در بیشتر آثار کلاسیک نویسندگان غربی به‌ویژه نوشته‌های مورخانی همچون هرودوت، گزنفون، کتزیاس، پلوتارک و دیگر مورخان کلاسیک یونان و روم باستان پیرامون تاریخ ایران باستان برجزئیات دقیق نظیر شرح زندگی کورش، داریوش و یا شرح جنگ‌های ایرانیان و روایات اطراف آن تأکید شده است؛ نوشته‌های کلاسیک ایرانی و عرب، چه آثار کلاسیک پهلوی قبل از اسلام نظیر خدای نامک‌ها و چه آثار اولیه مربوط به تاریخ و هویت ایرانی در سه قرن اولیه اسلامی، دیدگاهی کلان‌نگر داشته و به جای تأکید صرف بر زندگی یک یا چند پادشاه یا دودمان بیشتر تاریخ و هویت تاریخی ایران را به‌عنوان یک مجموعه منسجم زمانی و مکانی معرفی می‌کنند، که در جای خود به نوعی بازگو کننده‌ی جهان‌بینی تاریخی ایرانی و فلسفه‌ی تاریخ موردنظر راویان و بازگو کنندگان و پژوهشگران آن است. ایرانیان قبل از دوران اسلامی با ارائه‌ی یک تاریخ منسجم کلی برای ایرانیان از آغاز خلقت تا زمان خود، نوعی هویت زمانی ــ کیومرث به‌عنوان اولین انسان روی زمین ــ و مکانی ــ تأکید بر سرزمین‌های ایرانی یا ایران ویج ــ برای ایرانیان در نظر می‌گرفتند. همین نگرش کلان به هویت تاریخی ایرانی، مورد پذیرش نویسندگان عرب و ایرانی پس از اسلام قرار گرفت و طی قرون متمادی مورد توجه بود.

اصولاً هویت تاریخی ایرانیان و میراث سیاسی آنها به‌شیوه‌های گوناگون در آثار کلاسیک بیان شده است و این به‌ویژه در مورد آثار پس از ظهور اسلام صادق است. نوشته‌های تاریخی مربوط به ایران در شیوه تاریخ‌نگاری یا شرح اساطیر ایرانی از گوناگونی چندانی برخوردار نیستند چرا که اکثر قریب به اتفاق آنها

روایت واحدی از هویت تاریخی ایران ـ از دوران اساطیری تا زمان خود ـ ارائه می‌دهند. اما پس از ظهور اسلام و با آغاز کارهای تاریخ‌نگاری پیرامون اسلام شیوه‌ی پرداختن به هویت تاریخ ایرانیان متفاوت شد. یعنی در کتاب‌هایی که در آن تاریخ باستانی ایران به تصویر کشیده شده است، اصولاً دو رهیافت خاص به نوشتن تاریخ ایران مشاهده می‌شود:

۱- ارائه تاریخ ایران در چهارچوب نگرش اسلامی به تاریخ و معرفی آن به‌عنوان بخشی از تاریخ کل بشری.

۲- مجزا ساختن تاریخ ایرانیان از تاریخ اسلامی و ارائه آن به‌عنوان یک بخش جدا تحت عنوان تاریخ ملوک العجم یا تاریخ ملوک الفرس.

این نوع نگرش‌ها را به تاریخ و هویت تاریخی ایرانیان در تمامی آثار تاریخی بعد از اسلام می‌توان مشاهده کرد. در بسیاری از کتاب‌هایی که درباره‌ی تاریخ اسلامی نوشته شده، شروع تاریخ با استناد به قرآن از بحث خلقت آدم ابوالبشر آغاز می‌شود و تا ظهور پیامبر اسلام و تحولات اولیه اسلامی ادامه می‌یابد. در این کتاب‌ها تاریخ ایران با تاریخ اسلامی ـ اما کلان‌نگر آن ـ تطبیق یافته و در مسیر شرح تحولات تاریخی بشر جایگاه خاص و مشخصی پیدا می‌کند. برای نمونه در این گونه تصویرپردازی‌ها کیومرث همان آدم ابوالبشر عنوان می‌گردد و بسیاری از چهره‌های اساطیری و تاریخی ایران از فرزندان پیامبران بزرگ نظیر حضرت نوح قلمداد می‌شوند. برای نمونه سام پدر زال و پدر بزرگ رستم پهلوان اساطیری ایران یکی از پسران حضرت نوح معرفی شده است(دینوری، ۱۳۸۱) و به همین شیوه تاریخ ایران بخش منسجم و هماهنگی از تاریخ بشری قلمداد می‌شود. در یک تصویرپردازی دیگر، برای نمونه طبری در بخش تاریخ ایران خود، تأکید می‌کند که پادشاهی کیکاوس پسر منوچهر با پادشاهی حضرت سلیمان همزمان بود و کیکاوس از حضرت سلیمان خواست تا دیوان را در اختیار او قرار دهد(بلعمی، ۱۳۳۷: ۵۱-٤۷). این احتمال وجود دارد که در روایت‌های ایرانی قبل از اسلام چنین مطابقتی وجود نداشته باشد، چنانچه در شاهنامه‌ی فردوسی که از روی خدای‌نامه‌های پهلوی گرفته شده است، از این هم‌زمانی سخنی به میان نمی‌آید. اما

نویسندگان ایرانی پس از اسلام در بحث‌های تاریخی خود تاریخ ایران را با دیدی کلان و جهانشمول در چهارچوب تاریخ کلی بشری از نگاه اسلامی قرار داده‌اند.

همان‌گونه که گفته شد بسیاری از نوشته‌های تاریخی کلاسیک پس از اسلام، هویت تاریخی ایران را با دیدی جهانشمول بررسی و معرفی کرده‌اند. از نمونه‌های عمده‌ی این‌گونه تاریخ‌نگاری می‌توان به اخبارالطول نوشته دینوری، زبده التواریخ حافظ ابرو، مجمل التواریخ و القصص، منتخب التواریخ، مجمل فصیحی، تاریخ گزیده‌ی حمدالله مستوفی و بسیاری آثار دیگر اشاره کرد.

رهیافت دوم به هویت تاریخی ایران در نوشته‌های تاریخی کلاسیک پس از اسلام، تاریخ ایران را به طور جداگانه بررسی می‌کند و در کنار تاریخ سایر ملل جهان قرار می‌دهد. البته در این رهیافت نیز، بخش خاصی درباره‌ی بحث هویت تاریخی ایرانیان و تطبیق تاریخ ایرانی با تاریخ دینی دیده می‌شود. با این همه در این نوشته‌ها ابتدا تاریخ از دیدگاه اسلامی، یعنی از خلقت آدم براساس قرآن تا حضرت محمد(ص) پیامبر اسلام مورد بحث قرار می‌گیرد و آنگاه تاریخ ایران به‌عنوان تاریخ عجم یا تاریخ فارس‌ها جداگانه بررسی می‌شود. برای نمونه حمزه اصفهانی نویسنده‌ی قرن سوم هجری در کتاب خود (تاریخ سنی ملوک‌الارض و الانبیاء) در ابتدا تاریخ ایران را بررسی می‌کند و آن را در چهار دوره‌ی پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان به بحث می‌گذارد(اصفهانی، ۱۳٦۷: ٦۱-۳۰).

وی در بخش‌های دیگر کتاب خود تاریخ رومی‌ها، تاریخ یونانی‌ها، تاریخ مصری‌ها، تاریخ اسرائیلی‌ها و تاریخ اعراب را (در چند بخش) مورد بررسی قرار می‌دهد(صص ۱٦٤-٦۳).

بسیاری از کتاب‌های تاریخی پس از اسلام نیز به همین شیوه‌ی مجزا، هویت تاریخی ایران را بررسی کرده‌اند. ازجمله مهم‌ترین این آثار می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

زین‌الاخبار گردیزی، مروج الذهب مسعودی، فارسنامه ابن بلخی، تاریخ سیستان، تاریخ طبری، احسن التقاسیم فی معرفته الاقالیم مقدسی، مجمع الانساب شبانکاره‌ای، تاریخ غازانی، روضه الصفای خواندمیر و روضه الصفای ناصری، و ناسخ التواریخ مورخ الدوله سپهر.



در کنار موضوع شیوه‌ی نگرش مورخان به هویت تاریخی ایران و ارائه آن یا به شیوه‌ی ترکیبی، یعنی بخشی از تاریخ عمومی بشری از دیدگاه اسلامی و یا به شیوه‌ی جداگانه، یعنی قائل شدن هویت خاصی برای تاریخ و تکامل تاریخی ایران، محتوای بحث‌های مربوط به تاریخ ایران و یا به عبارتی شیوه‌ی پرداختن به تکامل تاریخی ایران نیز در میان مورخان متفاوت است. این احتمال وجود دارد که همین دوگانگی نگرش نسبت به تکامل تاریخ ایران در آثار پهلوی قبل از اسلام نیز وجود داشته و بعدها به نویسندگان و مورخان ایرانی و عرب پس از اسلام انتقال یافته باشد. بدین‌ترتیب دو نوع شیوه‌ی ارائه تاریخ ایرانیان در این آثار قابل مشاهده است:

یکی ارائه‌ی بحث کلی براساس توالی تاریخی و دوم تقسیم‌بندی و مقطع‌بندی تاریخ ایران از ابتدا است. گاه نیز، همان‌گونه که از بسیاری کتاب‌ها و به‌ویژه شاهنامه فردوسی بر می‌آید این دو نوع نگرش نسبت به تکامل تاریخی ایران، با هم ترکیب شده است.

اما علی‌رغم این گوناگونی در شیوه‌های نگرش نسبت به تکامل تاریخی ایران، نکته‌ای که به نوعی در اغلب آثار کلاسیک قبل و بعد از اسلام در مورد تاریخ ایران به چشم می‌خورد، طبقه‌بندی‌های مشخص در تحول تاریخی ایران است. در این آثار به طور خاصی چهار طبقه‌بندی اساسی از دودمان‌های سیاسی ایران از عصر اسطوره‌ای تا به دوران تاریخی مشاهده می‌شود:

۱- تاریخ ایران در دوره‌ی پادشاهان پیشدادی (پیشدادیان).
۲- تاریخ ایران در دوره‌ی پادشاهان کیانی (کیانیان).
۳- تاریخ ایران دوره‌ی اشکانی که به دوره‌ی ملوک‌الطوایف هم شهرت دارد.
٤- تاریخ آخرین دوره‌ی پادشاهان ایرانی یعنی عصر ساسانیان

گرچه دو دوره‌ی نخست، به‌ویژه دوره‌ی آغازین بیشتر جنبه‌ی اساطیری دارد، اما دو دوره‌ی بعد به طور خاص از جنبه‌های تاریخی واقعی برخوردار است. یعنی نویسندگان و مورخان قبل و بعد از اسلام چه ایرانی و چه عرب، شرح دقیق سلسله‌های اشکانیان و ساسانیان را با شرح تحولات سیاسی و اجتماعی آن ترسیم

کرده‌اند. برای نمونه، حمزه اصفهانی مورخ ایرانی قرن سوم هجری در کتاب خود به‌گونه‌ای آشکار از این ادوار چهارگانه‌ی تاریخ و هویت تاریخی ایران سخن می‌گوید. او پس از بحث کلی پیرامون طبقه‌بندی تاریخ ایران به دوره‌های چهارگانه در چند فصل، با ذکر این نکته که این طبقه‌بندی‌ها را با توجه به کتاب‌های کهن‌تر مربوط به تاریخ ایران، به‌ویژه کتاب «تاریخ سوک‌الفرس» نوشته‌ی موسی بن عیسی کسروی ارائه داده است، از فصل چهارم کتاب خود به شرح دقیق احوال پادشاهان ایران در این دوران‌های چهارگانه می‌پردازد و تحولات سیاسی و اجتماعی آن دوران‌ها را به دقت مورد بررسی قرار می‌دهد(صص ٦١-٣٠). این نکته نشانگر آن است که در کتاب‌های پیش از او نیز همین طبقه‌بندی مرسوم بوده است، به‌ویژه اینکه موسی بن عیسی کسروی (خسروی) به طور مستقیم کتاب خود را از پهلوی به عربی ترجمه کرده و آن را «تاریخ پادشاهان ایران» نامیده است.

این طبقه‌بندی چهارگانه در آثار دیگر نیز آشکارا به چشم می‌خورد. از آن جمله می‌توان به اثر بسیار مهم ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی با عنوان زین‌الاخبار گردیزی یا تاریخ گردیزی اشاره کرد. وی تاریخ و هویت تاریخی و میراث سیاسی ایران را به پنج طبقه مشخص تقسیم کرده و مورد بحث قرار داده است:

١- *طبقه‌ی اول:* پیشدادیان، یعنی تاریخ ایران از زمان کیومرث، طهمورث، ضحاک، فریدون و منوچهر.

٢- *طبقه‌ی دوم:* کیانیان، تاریخ تحولات ایران در دوران کیقباد، کیکاوس، کیخسرو، کی سهراب، کی گشتاسب، بهمن، همای و داراب.

٣- *طبقه‌ی سوم:* ملوک‌الطوایف یا اشکانیان، شرح تحولات ایران در دوران اسکندر اشک، شاپور، گودرز، نرسی، هرمز، پرویز بن نوذر ، ... و اردلان.

٤- *طبقه‌ی چهارم:* ملوک ساسانیان از اردشیر بابکان تا قباد بن فیروز.

٥- *طبقه‌ی پنجم:* اکاسره، یعنی تحولات ایران از دوران انوشیروان تا یزدگرد شهریار و ظهور اسلام(گردیزی، ١٣٦٣).



گردیزی پس از آن به شرح ظهور اسلام و تحولات پس از آن به قرن پنجم هجری و ظهور ترکان سلجوقی می‌پردازد.

از میان دیگر آثار مهمی که این طبقه‌بندی چهارگانه را برای سیر تحولات تاریخی ایران در پیش‌گرفته است، ابن بلخی است اودر مقدمه‌ی کتاب خود به نام فارس نامه (یعنی تاریخ و کتاب ایرانیان) پس از بحث ویژگی‌های ایران، مرزهای آن و ستایش ایرانیان، طبقه‌بندی چهارگانه‌ی زیر را مطرح کرده و چنین می‌نویسد:

- «طبقه‌ی اول ملوک فرس که آن را پیشدادیان گویند.
- طبقه‌ی دوم از ملوک فرس و ایشان را کیانیان خوانند.
- طبقه‌ی سوم از ملوک فرس اشقائیان (اشکانیان) بودند.
- طبقه‌ی چهارم از ملوک فرس و ایشان را ساسانیان گویند» (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۳۶-۹).

وی در متن کتاب خود، ضمن اختصاص بحث‌های کوتاه‌تر به دوران‌های سه‌گانه نخست، بخش اعظم آن را به تاریخ ایران در دوره‌ی ساسانیان اختصاص داده است و پس از بررسی تاریخ تحولات ایران در این دوره درباره‌ی ویژگی‌های جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی و قوانین ایران باستان نیز به‌گونه‌ای مختصرتر به بحث می‌پردازد (صص ۱۷۳-۱۱۹).

برخی از پژوهشگران و مورخان جدید تاریخ ایران بر آن هستند که تاریخ ایران دوره‌ی پیشدادی و کیانی در آثار کلاسیک، به همان تحولات دوران اسطوره‌ای و مادها و آنگاه هخامنشیان (کیانیان) اشاره دارد. اصولاً مورخان ایرانی و اسلامی تاریخ ایران در دوره‌های نخستین را با همان عنوان پیشدادی و کیانی می‌شناسند، ولی ترجمه مورخان کلاسیک یونانی و رومی به زبان فارسی در سال‌های آخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم نشانگر آن بود که این مورخان از آن دوره‌ها به‌عنوان دوره‌های مادی و هخامنشی یاد کرده‌اند. به نظر برخی از پژوهشگران، مطابقت تحولات تاریخی آثار کلاسیک ایرانی ـ اسلامی مربوط به هویت تاریخی ایران با آثار کلاسیک یونان و روم نشانگر این نکته است که تحولات دوران پیشدادی با دوره‌ی مادها و تحولات دوره‌ی کیانی با دوران هخامنشی انطباق پیدا می‌کند

(باوند، بی‌تا؛ خالقی، ۱۳۷٤: ۱۷۰-۱۵۸). برای نمونه برخی پژوهشگران بر آن هستند که «فراورت» اوستایی که در شاهنامه به‌صورت فریدون از سلسله پیشدادی ایران آمده است، همان «فراورش» یا فرورتیش پادشاه مقتدر ماد در روایت یونانی تاریخ ایران است و یا «مینوچتر» اوستایی همان منوچهر پیشدادی در شاهنامه است و با «هوخچتر» و یا هوخشتره، یاد شده مادی در روایت یونانی از تاریخ ایران مطابقت می‌کند و معنی هر دو واژه (مینوچتر ـ منوچهر در برابر هوخچتر یا هوخشتر) یکی است و خوب نژاد و خوب صورت معنی می‌دهد (باوند: ۷٤-۷۰).

هویت و ملیت ایرانی: پدیده‌ای مدرن یا دیرین؟

با توجه به بحث‌هایی که در صفحات پیشین این پژوهش مطرح شد می‌توان بار دیگر به سؤالات اصلی و فرعی بخش مقدماتی بازگشت و در پرتو نظریه‌های مدرن درباره‌ی هویت و ملیت (ناسیونالیسم)، موضوع هویت و ملیت ایرانی را طرح کرد و به پرسش‌های اصلی و فرعی پاسخ گفت.

اگر هویت را به یک تعبیر ساده «شناخت خود با توجه به بنیادهای خاص و شناساندن خود براساس آن بنیادها به دیگران» تعریف کنیم، می‌توان نگرش ایرانیان به هویت خود و معرفی آن به دیگران و نیز شناخت دیگران از هویت ایرانی را در گستره‌ی تاریخی درک کرد. از آنچه که در صفحات پیشین به تفصیل گفته شد، یعنی بازتاب هویت تاریخی ایرانیان در آثار کلاسیک غربی (یونانی، رومی) اسلامی (عربی) و ایرانی می‌توان به این سؤال اساسی پاسخ داد که اصولاً ایران به‌عنوان یک موجودیت جغرافیایی و تاریخی یعنی یک واحد برخوردار از مرزهای سرزمینی و میراث سیاسی (دولت) از قرن‌ها پیش از ظهور اسلام از فضای معنایی خاصی برخوردار شد و این فضای معنایی را می‌توان در نوشته‌های باقی مانده‌ی تاریخی ایران پس از حملات اعراب به خوبی پیدا کرد. همین فضای معنایی خاص که بازتاب هویت تاریخی ایران و ایرانیان بوده است، ایران را به‌عنوان یک موجودیت برخوردار از تاریخ، فرهنگ، تمدن و سیاست خاص در برابر غیرایرانیان تصویر می‌کرد. هم ایرانیان و هم غربی‌ها و هم اعراب از وجود چنین تصویری از هویت ایرانی به خوبی آگاهی داشتند و آن را در آثار تاریخی خود بازتاب می‌داده‌اند.

این موضوع ما را به پاسخگویی به سؤال فرعی مهم پژوهش رهنمون می‌سازد و آن اینکه برخلاف دعاوی طرفداران جریانات سیاسی ـ ایدئولوژیک قوم‌گرا و هم‌چنین هواخواهان نگرش‌های جدید پست مدرن به سیاست و تاریخ، ایران به‌عنوان یک موجودیت برخوردار از تداوم سرزمینی و تاریخی محصول گفتمان‌های ناسیونالیستی مدرن پس از انقلاب مشروطیت ایران نیست و این نوع نگرش به ایران و ایرانی و هویت و ملیت ایرانی اصولاً نه به دوران مدرن بلکه به قرن‌های پیش از ظهور اسلام، یعنی حداقل به اواخر دوره‌ی اشکانی و اوج دوران ساسانیان می‌رسد که ایرانیان به تدوین تاریخ و اساطیر خود پرداختند و همین نگرش بعدها به نویسندگان اسلامی (ایرانی و عرب) انتقال پیدا کرد. آنچه که درواقع روشنفکران ایرانی پس از مشروطیت درباره‌ی هویت تاریخی و بنیادهای باستانی تاریخ و هویت ایرانی ذکر می‌کردند، ریشه‌ی عمیق در گذشته‌های دیرین این جامعه داشت، و پدیده‌ای نبود که شرق‌شناسان غربی برای ایران اختراع کرده باشند، برعکس همان‌گونه که پیش از این گفته شد برخی از پژوهشگران و شرق‌شناسان غربی در قرن ۱۹ و ۲۰ با الهام از همین نوشته‌های کلاسیک پیرامون تاریخ و هویت تاریخی ایران، آثار خود را آفریدند. از آن جمله می‌توان به نولدکه و بارتولد شرق‌شناسان آلمانی و روسی اشاره کرد که اولی تاریخ ساسانیان خود را با الهام از نوشته‌های طبری (قرن سوم هجری) و دومی کتاب خود پیرامون ترکان را با الهام از آثار تاریخی مورخان کلاسیک ایرانی به‌ویژه زین‌الاخبار گردیزی، به رشته تحریر در آورده و به شهرت جهانی دست یافت.

گذشته از بحث هویت ایرانی، می‌توان به سؤالاتی که اصولاً از سوی قوم‌گرایان افراطی و یا طرفداران نگرش‌های پست مدرن و یا نظریه‌های مدرن انتقادی به ناسیونالیسم، در رابطه با مسأله ملیت یا ناسیونالیسم و نگرش ملی به هویت ایرانی مطرح می‌شود پاسخ گفت. براساس این نوع نگرش‌ها ملیت و ملت پدیده‌هایی مدرن بوده و پس از انقلاب فرانسه و گسترش صنعت چاپ و فروپاشی امپراتوری‌ها و حکومت‌های سراسری مذهبی پدید آمدند(اندرسون،۱۹۸۳: ۲۵-۱۷). گرچه این بحث تا حد زیادی به دور از واقع نیست و می‌توان مصداق‌های فراوانی

از تاریخ اروپا و حتی تاریخ خاورمیانه (مثلاً رشد احساسات ملی بین ترک‌ها و اعراب و کردها پس از فروپاشی عثمانی را) ارائه داد، اما با توجه به اصل مهم روش‌شناسی (متدولوژیک) «جامعه‌شناسی تاریخی»، یعنی توجه به مسأله‌ی زمان و مکان در طرح دیدگاه‌های نظری و ارائه‌ی نظریه‌ها، مورد تاریخی ایران تا حد زیادی متفاوت است و نمی‌توان صرفاً براساس نگرش‌های انتقادی و پست مدرن، به بحث هویت و ملیت در ایران نگریست. رهیافت آنتونی اسمیت نظریه‌پرداز برجسته‌ی ناسیونالیسم و هویت که وجود «ملت» در دوران ماقبل مدرن را برای برخی از ملت‌ها ازجمله ایرانیان نفی نکرده و به دیرینه بودن پدیده ملت و احساس نسبت به سرزمین وتاریخ تأکید می‌کند، از رهیافت‌های مدرن‌گرا و ساختارگرا به ناسیونالیسم همانند هابس‌باوم و آندرسون واقع‌گرایانه‌تر به نظر می‌رسد. آنچه که ایرانیان قبل و پس از اسلام و نیز یونانی‌ها و اعراب از هویت تاریخی ایران و تاریخ دولت‌های ایرانی ارائه می‌دهند، چیزی جز تأکید بر وجود پدیده‌ای به نام «ملت» در ایران به مفهوم سنتی و حتی مدرن آن (جمعیت، سرزمین، حاکمیت) نیست.

گرچه ما بر آن هستیم که احساسات ملی از نوع مدرن و ناسیونالیستی آن در ایران بیشتر تحت تأثیر تحولات دنیای معاصر و اندیشه‌های ناسیونالیستی اروپا رواج یافته است، اما بر این نکته نیز تأکید می‌کنیم که نوعی احساسات ملی که بازگو کننده‌ی آگاهی به هویت ملی ایرانیان است، در نوشته‌های کلاسیک تاریخی ایران و به‌ویژه آثار شعرای ایرانی نظیر شاهنامه‌ی فردوسی و اشعار نظامی گنجوی و دیگران به چشم می‌خورد. تحولات سیاسی و فکری قرون اولیه اسلامی به‌ویژه نهضت شعوبیه که پیرامون آن نوشته‌های کلاسیک و مدرن گوناگون موجود است، بیانگر وجود نوعی احساسات ملی و بیداری هویت ملی ایرانی در برابر غیرایرانی است. برخی از رهبران سیاسی و فکری نهضت شعوبیه همچون ابراهیم امامیا، بشاربن برد در برابر برتری‌جویی نژادی و قومی عربی و تحقیر ایرانیان به‌عنوان شهروندان درجه دوم (موالی)، به یادآوری گذشته‌های تاریخ ایران و برتری آن می‌پرداختند و در برابر افراط‌گرایی قومی اعراب بنی‌امیه، بر وجود پادشاهان

قدرتمند و سلسله‌های پراقتدار ایرانی در گذشته‌ی قبل از اسلام ایران اشاره می‌کردند(ممتحن، ۱۳۶۸؛ همایی، ۱۳۶۳؛ افتخارزاده، ۱۳۷۱). این نوع بروز احساسات را درواقع نمی‌توان چیزی جز بازتاب وجود نوع سنتی احساس ملیت و تعلق به یک جامعه خاص برخوردار از هویت تاریخی و سیاسی ویژه دانست.

نتیجه‌گیری

هدف اصلی این مقاله، همان‌گونه که در بخش مقدماتی گفته شده بازنگری در بحث‌های مربوط به هویت ایرانی و هویت ملی ایرانی با توجه به رهیافت‌ها و نگرش‌ها و نظریه‌های مدرن مربوط به ناسیونالیسم، هویت و قومیت بود. تحولات دو دهه‌ی اخیر در سطح جهانی، منطقه‌ای و در سطح بحث‌های دانشگاهی و سیاسی سؤالات جدیدی را درباره‌ی ماهیت هویت و ملیت ایرانی برانگیخته و به‌ویژه، باعث شده است تا طرفداران جریان‌های سیاسی ـ ایدئولوژیک قوم‌گرا و حرکت‌های الحاق‌گرایانه‌ی «پان» از یکسو و هواخواهان نظریه‌های مدرن به ناسیونالیسم و هویت به‌ویژه نظریه‌های نوگرای ناسیونالیستی و رهیافت پست مدرنیسم دعاوی تازه‌ای را در باب ماهیت، قدمت و اصالت هویت ملی ایرانی مطرح سازند. علی‌رغم تفاوت نگرش‌ها و اهداف این‌گونه دعاوی، در چند نکته اساسی به‌گونه‌ای با یکدیگر اشتراک دارند و آن اینکه اصولاً سخن گفتن از پدیده‌ای به نام ایران به‌عنوان یک موجودیت منسجم تاریخی، فرهنگی و تمدنی و برخوردار از تداوم تاریخی محصول گفتمان‌های سیاسی قرن بیستم و اواخر قرن نوزدهم بوده و اینکه دولت‌های مدرن ایران پس از مشروطه و روشنفکران ایرانی تحت تأثیر گفتمان‌های نژادگرایانه مدرن اروپایی و اکتشافات باستان‌شناسی شرق‌شناسان، به جعل و ساختن هویت ملی ایرانی و طرح تداوم فرهنگی، تاریخی، تمدنی و سیاسی و سرزمینی موجودیتی به نام ایران دست زده‌اند. به نظر آنان در گذشته نه‌چندان دور خاطره و ذهنیتی از این هویت تاریخی و ملی و تداوم جغرافیایی و فرهنگی و سیاسی ایرانی در ذهن ساکنان ایران وجود نداشت و تمامی این بحث‌ها حتی وجود واژه‌ای به نام «ایران» محصول ذهنیت دولت مدرن و روشنفکران آن از مشروطه به بعد بوده است.

برای پاسخ دادن به سؤالات و دعاوی مذکور و یافتن صحت و سقم آنها از روش جدید «جامعه‌شناسی تاریخی» موردنظر پژوهشگران برجسته‌ی علوم اجتماعی نظیر بارینگتون مور، آنتونی گیدنز، تدا اسکاچپول و ایمانوئل والرشتین کمک گرفتیم و بحث هویت ایرانی را در پرتو نظریه‌های جدید مربوط به ناسیونالیسم و قومیت بررسی کردیم. نظریه‌های جدید پژوهشگرانی همچون آنتونی اسمیت و دیگران حاکی از آن است که علی‌رغم تازگی داشتن بحث‌هایی همچون ناسیونالیسم به‌عنوان یک ایدئولوژی سیاسی، ملت‌های قبل از ناسیونالیسم و بنابراین نوعی هویت تاریخی دیرین را می‌توان در میان کشورهایی همچون ایران پیدا کرد.

برای تحقیق بیشتر پیرامون صحت این‌گونه دیدگاه‌ها و با استفاده از روش جامعه‌شناسی تاریخی، موضوع هویت ایرانی و نگرش به ایران و ایرانی را به‌عنوان موجودیتی برخوردار از هویت سرزمینی، تاریخی و فرهنگی در گستره‌ی تاریخی با جست‌وجو در میان آثار کهن تاریخی و کلاسیک قبل و بعد از اسلام (در نوشته‌های مورخان، جغرافی‌دانان و دانشمندان غربی، یونانی، رومی، عربی و ایرانی) پی گرفتیم. این متون تاریخی و فرهنگی همگی حاکی از آن است که ایرانیان و غیرایرانیان (غربی‌ها و عرب‌ها) به ایران و ایرانی به‌عنوان پدیده‌های برخوردار از ویژگی تمدنی، تاریخی، فرهنگی و سیاسی ویژه می‌نگریسته‌اند و این برداشت از ایران و ایرانی نوعی هویت ملی و آگاهی تاریخی خاص به ایرانیان داده است که در بسیاری از متون تاریخی و فرهنگی قبل و بعد از اسلام به چشم می‌خورد، و در طول تاریخ هم‌چنان تداوم یافته و بنیادهای هویت ملی مدرن ایرانی را ساخته است.

این یافته‌ها نشانگر این واقعیت است که برخلاف دعاوی فراوان نگرش‌های قوم‌گرایان افراطی و پست مدرن این هویت ساخته و پرداخته‌ی روشنفکران به اصطلاح «باستان‌گرای» مدرن ایرانی عصر پهلوی و یا شرق‌شناسان غربی نبوده است. همان‌گونه که در متن پژوهش با ذکر نمونه‌هایی گفته شد، این روشنفکران و شرق‌شناسان دعاوی و بحث‌های خود را نه براساس جعلیات بلکه براساس بحث‌های موجود در آثار کلاسیک تاریخی ایرانی، عربی و غربی قبل و بعد از



اسلام استوار ساخته‌اند. گرچه هویت ملی و نیز هویت ملی ایرانی را به هر روی می‌توان براساس نگرش مدرن به ناسیونالیسم نوعی‌سازه‌ی اجتماعی[۱۹] یا ابداع سنت[۲۰] دانست. اما باید اذعان داشت که این سازه‌ی اجتماعی و ابداع سنت، محصول دوران مدرن نیست و هم‌چنان که بسیاری از پژوهشگران غربی و ایرانی تأکید کرده‌اند حداقل سابقه آن را می‌توان در اوایل دوره‌ی ساسانیان جست‌وجو کرد (اشرف، ۱۳۷۳: ۱٦ و ۱۷). این خود پدیده‌ای منحصر به فرد به هویت ایرانی در منطقه‌ی خاورمیانه می‌دهد که همانند هویت ملی عربی و یا هویت ملی ترکی ریشه در نیمه دوم قرن ۱۹ و اوایل قرن بیست ندارد و به دوره‌های دیرین تاریخ ایران برمی‌گردد. مهم‌ترین شاخصه‌ی این هویت ویژه‌ی ایرانی تداوم سرزمینی، سیاسی (دولت) فرهنگی و هنری ایرانی است که علی‌رغم گسست‌های کوتاه تاریخی، هم‌چنان از عصر باستان تا به امروز مشاهده می‌شود.

19- Social Construct

20- Invention of Tradition

یادداشت‌ها :

۱- این نکته از آن جا اهمیت دارد که در سال‌های اخیر برخی جریان‌های سیاسی به‌ویژه محافل کوچک قوم‌گرا با توسل به این‌گونه گفتمان‌های نوین، در صدد برآمده‌اند تا اصولاً منکر هویت ملی ایرانی، تداوم سرزمینی، تاریخی و فرهنگی آن شوند و آن را نوعی اختراع گفتمان مدرن بدانند و به گمان خود براین اساس به در هم ریختن نظم سیاسی و اجتماعی و فرهنگی حافظ وحدت و هویت ملی ایرانی کمک کنند. از سوی دیگر، محبوبیت گفتمان‌های نظری مدرن علوم اجتماعی و برداشت‌های ساده‌انگارانه از آنها می‌تواند طرفداران صادق این‌گونه رهیافت را به درک نادرست از هویت و وحدت ملی ایران رهنمون سازد. این چالش به‌ویژه در رشته‌های علوم اجتماعی نظیر علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و رشته‌های وابسته به آنها بیشتر مشهود است، چرا که تکیه بیشتر آنها بر بحث‌های نظری مدرن غرب و فقدان برخورداری آنها از مطالعات عمیق تاریخی، فرهنگی و ادبی بومی ایرانی باعث می‌شود که بحث‌های نظری نوین را به‌عنوان نوعی «فرضیات مسلم» به‌گونه‌ای غیرتاریخی به کار گرفته و پژوهش‌های سطحی، غیرتاریخی و ساده‌انگارانه از مفاهیمی همچون هویت، وحدت ملی و ملیت ایرانی به دست دهند.

۲- علی‌رغم پیچیدگی مفهوم و کمبود آثار مکتوب، در سال‌های اخیر بحث پیرامون مفهوم هویت و هویت ملی در ایران تشدید شده است. اگرچه در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به‌گونه‌ای بحث هویت در چهارچوب آثار مربوط به رابطه میان اسلام و ایران یا اسلامیت و ایرانیت مطرح بود اما آن بحث ابعاد دقیق‌تر آکادمیک و پژوهشی به خود نگرفت. برخی پژوهش‌های دانشگاهی پیرامون هویت نیز بیشتر درباره‌ی ارتباط عنصر اسلامی و ملی هویت ایرانی و یا بیشتر تلاش جهت برقراری توازن سازگارانه میان آنها صورت می‌گرفت (احمدی، ۱۳۷۹)، تا تحقیق درباره‌ی خود مفهوم هویت، هویت ملی و یا بحران هویت در ایران. بحث‌های جدی‌تر پیرامون هویت ملی ایرانی به‌ویژه در داخل کشور کمتر صورت می‌گرفت(اشرف، ۱۳۷۳: ۲۷-۷).

دو تحول اساسی باعث شده است تا توجه جدی‌تری به مسأله‌ی هویت ایرانی در داخل صورت بگیرد. نخست تحولات سیاسی بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی در ایران و دوم ظهور اندیشه‌های سیاسی نوین در اروپا و آمریکا و گسترش نفوذ آنها به ایران. عمده‌ترین تحولات مورد نخست را می‌توان به شرح زیر دانست:

- فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، یوگسلاوی و برخی کشورهای چند ملیتی دیگر در سال‌های دهه ۱۹۹۰.
- گسترش فرایند جهانی شدن و دسترسی به فن‌آوری وسایل ارتباط جمعی و اطلاع‌رسانی.
- تحولات سیاسی در داخل ایران به‌ویژه پس از گشایش فضای سیاسی از سال ۱۳۷٦ به بعد و توجه به مسائلی چون منافع ملی و عقلانیت در سیاست خارجی.
- احیاء ایدئولوژی‌های سیاسی ناسیونالیستی در خاورمیانه به‌ویژه فعال شدن مجدد محافل پان ترکیسم در ترکیه و تبدیل ایدئولوژی پان ترکیسم به اصل راهنمای عمل دولت‌های ترکیه و جمهوری آذربایجان برای گسترش نفوذ جغرافیایی و پیشبرد منافع ملی خود در ایران.

عمده‌ترین عرصه‌ی رواج اندیشه‌های سیاسی که باعث توجه به بحث هویت و مفاهیم وابسته به آن شد عبارتند از:

- ظهور اندیشه‌ی پست مدرنیسم به‌عنوان یک گفتمان انتقادی در اروپا و رواج این نوع نگرش به مسائل اجتماعی و اندیشه در ایران.
- توجه به برخی جنبه‌های نظری مؤلفه‌های نوسازی و توسعه، به‌ویژه بحث‌های مربوط به دوره‌ی گذار به توسعه سیاسی و اقتصادی در جهان سوم.
- بحث‌های نظری مربوط به تأثیرات فرایند جهانی شدن بر پدیده‌هایی چون دولت ملی و هویت.

این تحولات سیاسی و فکری باعث شد تا بحث هویت ایرانی از ابعاد گوناگون در برخی محافل پژوهشی و دانشگاهی و هم‌چنین برخی محافل سیاسی در ایران مطرح شود. در این میان سه گروه مشخص را می‌توان به‌عنوان فعالان اصلی طرح مباحث مربوط به هویت ایرانی در نظر گرفت.

- جریان کوچکی که اصولاً بنا به انگیزه‌های قوم‌گرایانه و یا ایدئولوژیک سیاسی با مفهوم ملیت ایرانی و هویت ملی ایرانی به‌عنوان یک کلیت برخوردار از تداوم تاریخی، فرهنگی، تمدنی و سرزمینی مخالف است و فروپاشی نظم ملی را در ابعاد سرزمینی، فرهنگی، زبانی و گفتمانی آن دستاویزی برای انگیزه‌های سیاسی معطوف به استقرار ساختار جدید قدرت و تأمین منافع خود قرار می‌دهد. این جریان در طرح مباحث موردنظر خود که اصولاً بسیار ابتدایی و غیرعالمانه نیز هست نوعی «شوونیسم قومی» را به نمایش می‌گذارد که در آن هویت ملی ایرانی باید جای خود را به هویت قومی و قوم‌گرایی و استقرار نظم‌های سرزمینی، فرهنگی و سیاسی قومی بدهد. مظاهر سیاسی و فکری این گروه گاه به شکل طرفداری از ایدئولوژی‌های پان به‌ویژه پان‌ترکیسم جلوه‌گر شده و بیانگر تأثیرات ایدئولوژی‌های الحاق‌گرایانه مذکور در درون مرزهای ملی ایران و وجود ارتباطات فرامرزی میان گروه‌های قوم‌گرا و شاخه‌های اصلی آنها در منطقه است.
- برخی محافل روشنفکری و عمدتاً نسل جدیدی از فارغ‌التحصیلان داخلی و خارجی ایران که جذب رهیافت‌های فکری نوین پست مدرن و انتقادی شده و این نوع نگرش را در بحث‌هایی چون هویت ملی در ایران به کار گرفته‌اند. علاوه بر بحث‌های پست مدرن، مباحث نوین مربوط به نظریه‌های ناسیونالیسم و قومیت در اروپا، به‌ویژه دیدگاه‌های بندیکت اندرسون (۱۹۸۳)، و اریک هابس باوم (۱۹۸۳) و در نهایت مباحث جدیدتر مربوط به نظریه جهانی شدن و تأثیرات آن بر دولت ملی و ناسیونالیسم و مرزها؛ این گروه از فارغ‌التحصیلان را به خود جلب کرده است تا به گمان خود موضوع هویت، ملیت و دولت در ایران را از این دیدگاه‌ها مورد بررسی قرار دهند. از آنجا که دانش این گروه از این‌گونه بحث‌های نظری به مراتب بیشتر از اطلاعات آنها از مسائل ایران، به‌ویژه بحث‌های پیچیده هویت، ملیت و دولت ایرانی است، نوشته‌های آنها غالباً جنبه نظری و اندیشه‌ای پیدا می‌کند تا جامعه‌شناسی تاریخی یعنی نوشته‌های مربوط به موضوعات فوق در ایران، برخلاف آثار نظریه‌پردازان اصیل پست مدرن، ناسیونالیسم مدرن و جهانی شدن که به دلیل تمرکز بر مسائل اجتماعی، اقتصادی و تاریخی اروپا جنبه‌های عمیق جامعه‌شناسی تاریخی پیدا می‌کند، بیشتر به کاربرد تجویزگونه و نه انتقادی نظریه‌های فوق در ایران می‌پردازد، و صرفاً با بحث بر سر اعتبار این نظریه‌ها بر آن است که مسائل ایران را در

بست با آنها وفق داده و نتیجه‌گیری‌ها و تعمیم‌های کلی ارائه دهد. گره خوردن موضوع هویت و ملیت در ایران با مسائل و اطلاعات عمیق تاریخی و فرهنگی و بی‌اطلاعی و یا کم‌اطلاعی این گروه از نویسندگان با این حوزه‌ها باعث می‌شود تا نوشته‌های آنها بیشتر دارای ماهیت نظریه و اندیشه‌ای باشد تا جامعه‌شناسی تاریخی (ر.ک. به: فصلنامه مطالعات راهبردی، بهار ۱۳۷۷ و تابستان ۱۳۸۰). نکته مهم در اینجاست که محصولات نوشتاری این گروه از نویسندگان ایرانی از سوی گروه نخست، یعنی جریان‌های قوم‌گرای ایدئولوژیک در جهت توجیه اهداف و برنامه‌های قوم‌گرایانه مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد (نوید آذربایجان، شماره‌های ۱۶ و ۱۷۱ و ۲۸۰).

- طرح مباحث عمدتاً سیاسی و جهت‌دار ایدئولوژیک از سوی گروه اول و رواج گسترش مباحث جدید مورد علاقه گروه دوم در میان نسل جدید فارغ‌التحصیلان ایرانی داخل و خارج، گروهی از نویسندگان و فارغ‌التحصیلان و روشنفکران ایرانی را واداشته است تا با توجه به خطرات و چالش‌هایی که نوشته‌های سیاسی ـ ایدئولوژیک گروه اول و نوشته‌های بیشتر نظری و فاقد جامعه‌شناسی تاریخی گروه دوم احتمالاً برای وحدت ملی و در نهایت هویت ملی در میراث سیاسی، فرهنگی و تمدنی به بار می‌آورد، به تلاش جهت ارائه‌ی آثار نوین پیرامون هویت ملی ایرانی و بحث‌هایی چون قومیت و قوم‌گرایی دست بزنند. پژوهشگران گروه سوم با در نظر گرفتن رهیافت‌های نظری جدید و تأکید بر ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی، سیاسی و جامعه‌شناسی ایران بر آن هستند تا با ارائه‌ی آثاری که بیشتر جنبه‌ی جامعه‌شناسی تاریخی دارد، مستقیم و غیرمستقیم به نوشته‌های گروه نخست پاسخ گویند و جنبه‌های انتزاعی و غیرتاریخی نوشته‌های گروه دوم را نیز نشان دهند(احمدی، ۱۳۸۱ الف، ۱۳۸۱ ب و ج). برخی از نوشته‌های گروه سوم جنبه تاریخی دارد و جهت روشنگری تاریخی و پاسخگویی به تحریف‌های رایج تاریخ و تحولات ایران از سوی گروه نخست ارائه می‌شود(بیات،۱۳۷۹؛ رضا، ۱۳۸۱)، برخی از آنها نیز به شیوه‌های جدید به بحث هویت ملی ایرانی و ویژگی‌های فرهنگ و تمدن می‌پردازند، و سرانجام برخی از آنها نیز با ترکیب بحث‌های نظری مدرن و کاربرد نقادانه آنها در مورد مطالعات ایران و با بهره‌گیری از متدولوژی جامعه‌شناسی تاریخی، در صدد هستند به نوشته‌های ایدئولوژیک ـ قوم‌گرایانه نوع نخست و انتزاعی بودن نوشته‌های نوع دوم پاسخ گویند. با اینکه جهت‌گیری و هدف نویسندگان گروه نخست و گروه دوم با یکدیگر متفاوت است، یعنی اولی به گونه‌ای هدفدار و به قصد تخریب نظم سیاسی، فرهنگی و تاریخی ایران به بحث هویت ملی می‌پردازد و گروه دوم با انگیزه‌های علمی و ارائه راهکار برای مسائل سیاسی و اجتماعی به این کار دست می‌زنند، اما در بسیاری موارد نتایج به دست آمده از نوشته‌های آنها البته به درجات گوناگون به یکدیگر شباهت پیدا می‌کند؛ بنابراین می‌تواند باعث برداشت‌های نادرست و غیرتاریخی از مسائل پیچیده‌ای چون هویت ملی، بحران هویت، همبستگی ملی و یا وحدت ملی ایران و به طور کلی درک نادرست تحولات سیاسی و اجتماعی و ویژگی‌های تاریخی فرهنگی و اجتماعی ایران شود.

برخی از نتیجه‌گیری‌های مشابه دو گروه نخست را می‌توان به شرح زیر دانست:

- جامعه ایرانی متشکل از گروه‌های قومی دارای هویت، فرهنگ و ساختار اجتماعی خاص خود است و نمی‌توان از آن به‌عنوان یک کل دارای وحدت و هویت مشترکات ملی سخن گفت (صدرالاشرافی، ۱۳۷۷).



- تصور ایران به‌عنوان یک کل سرزمینی برخوردار از تداوم تاریخی، فرهنگی، تمدنی و حتی سیاسی محصول کار روشنفکران ناسیونالیست و باستان‌گرای بعد از مشروطیت است به‌ویژه این تصور در راستای تأمین اهداف و منافع رژیم پهلوی ساخته و پرداخته شده است(هیأت،۱۳۸۱).
- ظهور ایدئولوژی‌های نژادگرایانه قرون اخیر، به‌ویژه قرن بیستم باعث شده است تا روشنفکران باستان‌گرای ایرانی به خلق افسانه نژاد آریایی و اختراع سنت سیاسی مبتنی بر توالی حکومت‌های ایرانی از عصر باستان تا امروز بپردازند و سایر اقوام و کشورها و نژادها را تحقیر نمایند.
- تأثیر همین نظریه‌های نژادپرستانه باعث شده است تا روشنفکران باستان‌گرای ایرانی به «غیریت‌سازی» از «خود» بپردازند، و با طرح «ایرانی» در برابر «انیرانی» ـ مثلاً عرب و ترک ـ یک ناسیونالیسم شووینیستی ایرانی خلق کنند.
- با توجه به نظریه‌های مربوط به «ملت‌سازی» و طی مراحل گوناگون لازم، نظیر مراحل گوناگون گذار و بحران‌های ناشی از آن، ایران هنوز فرایند ملت‌سازی را طی نکرده و بنابراین نمی‌توان از آن به‌عنوان جامعه‌ی ملی یاد کرد و باید از وجود گروه‌های غیرملی (همچون خلق‌ها، اقوام یا ملیت‌ها) در آن سخن گفت.
- دولت مطلقه پس از مشروطیت در جهت توجیه مشروعیت خود و تحکیم سلطه قومی و نظایر آن، پدیده مجعولی چون «ایران» را با تبدیل نام این سرزمین از پرشیا به «ایران» خلق کرد تا بدین ترتیب تحت تأثیر نظریه‌های نژادی برتری‌طلبانه «آریایی» مردمان این سرزمین را از نژاد مذکور قلمداد کند.
- اصولاً چیزی به‌عنوان «ایران» به مثابه یک قلمرو سرزمینی خاص برخوردار از تاریخ، فرهنگ، زبان ملی وجود نداشته و همه اینها اختراعات روشنفکران باستان‌گرای ایران معاصر بوده است.
- دولت مدرن ایران با در پیش گرفتن سیاست‌های «یکسان‌سازی» فرهنگی و زبانی به تحمیل فرهنگ و زبان یک قوم خاص برسایر اقوام ایرانی پرداخت و با جلوگیری از تدریس زبان‌های محلی و تحمیل زبان فارسی به‌عنوان زبان رسمی، به نوعی ستم قومی و ملی دست یازید (الطایی، ۱۳۷۰؛ عزیزی‌بنی‌طرف، ۱۳۸۰؛ پورپیرار، ۱۳۸۰).
- اصولاً وجود یک تاریخ مداوم برای سرزمینی به نام ایران محصول کار طرفداران نظریه‌های نژادگرایانه آریایی در اروپا است و شرق‌شناسان مذکور بودند که در قرون نوزدهم و بیستم با جعل کتاب‌های تاریخی و کشف آثار باستانی و اختراع سنگ نبشته‌های به ظاهر مربوط به ایران باستان، افسانه‌ی وجود تاریخ باستانی و میراث کهن ایرانی را ساخته و پرداخته کردند. تحمیل زبان فارسی و ستم ملی زبانی از دعاوی رایج گفتمان‌های قوم‌گرا در ایران بوده است. با این همه طراحان این بحث نتوانسته‌اند نشان دهند که به جز زبان فارسی، در کدام دوره‌های تاریخ زبان‌های محلی به‌عنوان زبان آموزشی مورد استفاده قرار گرفته‌اند این در حالی است که زبان فارسی جدید از قرون اولیه پس از اسلام زبان نوشتاری ادبی و دیوانی سراسر ایران بوده و آموزش و تحصیل به طور کلی به این زبان (و به همراه آن عربی به‌عنوان زبان مقدس مذهبی) صورت می‌گرفته است و همین مسأله، زبان فارسی را به نوعی زبان ملی برای همه ایرانیان از هرگروه و قومی تبدیل ساخته است (مسکوب، ۱۳۷۳؛ «زبان و هویت ملی»، ۱۳۶۱).

- دولت مدرن ایرانی از طریق سیاست‌های تمرکزگرایانه خود که بیشتر از سوی قدرت‌های خارجی نظیر انگلستان دیکته می‌شد، اقتدار محلی «خلق‌ها»، «اقوام» و «ملیت‌های» داخل ایران را از بین برد و با به کارگیری ارتش مدرن خود به قتل‌عام، کوچ اجباری و نابودی نظام‌مند آنها دست زد.
- با توجه به نکات فوق‌الذکر، تمرکززدایی سرزمینی، اداری، فرهنگی، زبانی و نظایر آن در ایران کنونی یک امر ضروری است و بهترین شیوه رسیدن به کثرت‌گرایی و دمکراسی و جامعه مدنی نیز همین است (محمدزاده گلخندانی، ۱۳۸۰).

همان‌گونه که گفته شد، نویسندگان روشنفکران و نخبگان سیاسی دو گروه نخست با انگیزه‌ها و اهداف متفاوت از یکدیگر به این‌گونه برداشت‌ها و نتیجه‌گیری‌ها درباره ایران کنونی می‌رسند.

نگارنده بر آن است که علی‌رغم درستی پاره‌ای از نکات مطرح شده در برخی از فرضیات مذکور، نتیجه‌گیری‌ها کلی به دست آمده درباره‌ی هویت ملی، تاریخ، فرهنگی ایران درست نیست و بسیاری از بحث‌های مطرح شده درباره تحولات سیاسی معاصر ایران، به‌ویژه درباره‌ی سیاست‌های دولت مدرن و انگیزه‌های آن واقعیت ندارد و ناشی از سوءبرداشت و قرائت نادرستی است که نویسندگان مذکور، تحت تأثیر انگیزبه‌های سیاسی ـ ایدئولوژیک و یا کاربرد نامناسب رهیافت‌های نظری گوناگون جدید به‌ویژه پست مدرنیسم به آن می‌رسند.

بدیهی است که تجزیه و تحلیل برداشت‌ها و قرائت‌های فوق و تحقیق پیرامون درستی یا نادرستی آنها یکی از ضروری‌ترین موضوعات پژوهشی مربوط به مطالعات ایرانی به‌ویژه در حوزه بحث هویت ملی است. نگارنده در مقاله‌ای جداگانه برخی از این فرضیه‌ها را که گاه در جای خود به مؤلفه‌های رایج مطالعات ایرانی، به‌ویژه در رابطه با دوران پس از ظهور دولت مدرن ایران، تبدیل شده است نقد و بررسی کرده است. پرداختن مجدد به همه‌ی آنها در حوصله‌ی مقاله‌ی کنونی نیست و اصولاً از محدوده‌ی سؤالات اصلی و سؤالات فرعی مطرح شده در بخش آغازین فراتر می‌رود. با این همه پاسخگویی به سؤالات اصلی و فرعی موردنظر، ضرورت طرح برخی فرضیه‌ها و نتایج آثار نویسندگان گروه نخست و دوم و نقد و بررسی آنها را ضروری می‌سازد.

در این میان، پرداختن به مسأله رابطه هویت ایرانی با تاریخ و به عبارتی جایگاه عنصر تاریخی و تداوم تاریخی ایران و نقش آن در ایجاد هویت ملی ایرانی بیش از سایر مسائل به سؤالات اصلی و فرعی مقاله‌ی کنونی ارتباط پیدا می‌کند. پرداختن به مسأله‌ی رابطه‌ی هویت ایرانی با تاریخ با هویت تاریخی ایران به‌عنوان یک واحد سرزمینی، فرهنگی و سیاسی نه تنها می‌تواند به سؤالات فرعی موردنظر پژوهش درباره‌ی تازگی داشتن مفاهیم ملیت و هویت ایرانی یا ریشه‌دار بودن آنها در دوره‌های ماقبل مدرن پاسخ بدهد، بلکه بسیاری از شبهات مطرح شده را در نوشته‌های سیاسی ـ ایدئولوژیک و یا آثار تحت تأثیر نظریه‌های جدید ناسیونالیسم، قومیت، مدرنیسم و یا جهانی شدن نیز بررسی کند.



منابع :

۱- «طرح ایالت‌های دهگانه: آراء و نظرات»، *چاغری*، شماره ۸.

۲- احمدی، حمید (۱۳۷۷)؛ *قومیت و قوم‌گرایی در ایران: افسانه و واقعیت*، تهران: نشر نی.

۳- ــــــــ (۱۳۷۹)؛ «نقش ایرانیت و اسلامیت در هویت ملی ایرانیان»، در *مجموعه مقالات گفتمان ایرانیان*، تهران: اداره کل امور فرهنگی ایرانیان خارج از کشور.

۴- ــــــــ (۱۳۸۰)؛ «قومیت‌گرایی و امنیت ملی ایران»، *امنیت عمومی و وحدت ملی*، تهران: دفتر مطالعات تحقیقات وزارت کشور.

۵- ــــــــ (۱۳۸۱) الف؛ «جهانی شدن، هویت قومی یا هویت ملی؟» ، *فصلنامه مطالعات ملی*، شماره ۱۱، صص ۳۶-۱۳.

۶- ــــــــ (۱۳۸۱) ب؛ «رفتار انتخاباتی نخبگان و شکاف‌های قومی»، در *رقابت‌ها و چالش‌های سیاسی در ایران امروز*، جلد اول، تهران: مؤسسه انتشارات وزارت ارشاد.

۷- ــــــــ (بی‌تا) ج؛ «دولت مدرن و اقوام ایرانی: نقد پارادایم‌های رایج»، در *دولت مدرن در ایران*، زیر چاپ.

۸- اشرف، احمد (۱۳۷۳)؛ «هویت ایرانی»، *گفت‌وگو فصلنامه فرهنگی و اجتماعی*، شماره ۳.

۹- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۶۷)؛ *تاریخ پیامبران و شاهان (سنی‌الملوک الارض و الانبیاء)*، ترجمه‌ی دکتر جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.

۱۰- افتخارزاده، محمود رضا (۱۳۷۱)؛ *اسلام در ایران: شعوبیه، نهضت مقاومت ملی ایران علیه امویان و عباسیان*، تهران: مؤسسه نشر میراث‌های تاریخی اسلام و ایران.

۱۱- باوند، کیوس (بی‌تا)؛ *تاریخ تطبیقی باستانی ایران تا خاتمه شاهنشاهی داریوش سوم*، تهران: انتشارات کوتنبرگ.

۱۲- بعلمی، ابوعلی محمد (۱۳۴۲)؛ *تاریخ بلعمی (ترجمه تاریخ طبری بخش ایران)*، به اهتمام ملک‌الشعرای بهار و محمد پروین گنابادی، تهران: امیرکبیر.

۱۳- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۶۷)؛ *فتوح البلدان*، مترجم محمدتوکل، تهران: نقره.

۱۴- البلخی، ابن (۱۳۶۳)؛ *فارس‌نامه*، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لیترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب.

۱۵- بلعمی، ابومحمد (۱۳۳۷)؛ *ترجمه تاریخ طبری (تاریخ بلعمی)*، به کوشش محمدجواد مشکور، تهران: خیام.

۱۶- بیات، عزیزاله (۱۳۶۳)؛ شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران از آغاز تا صفویه، تهران: امیرکبیر.

۱۷- بیات، کاوه (۱۳۷۹)؛ *آذربایجان در موج‌خیز تاریخ*، تهران: شیرازه.

۱۸- پورپیرار، ناصر (۱۳۸۰)؛ *۱۲ قرن سکوت*، تهران: کارنگ.

۱۹- تفضلی، احمد (۱۳۷٤)؛ *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران: انتشارات سخن.

۲۰- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک (۱۳٦۸)؛ *غرر اخبار ملوک الفرس یا غررالسیر*، ترجمه‌ی محمد فضائلی، تهران.

۲۱- خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۷٤)؛ «کیخسرو و کورش»، *ایران‌شناسی*، ش ۱.

۲۲- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود (۱۳۸۱)؛ *اخبارالطول*، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.

۲۳- رضا، عنایت‌اله (۱۳۸۱)؛ *آران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی.

۲٤- صدرالاشرافی، ضیاء (۱۳۷۷)؛ *کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان*، تهران: اندیشه نو.

۲۵- الطایی، علی (۱۳۷۸)؛ *بحران هویت قومی در ایران*، تهران: نشر شادگان.

۲٦- فره‌وشی، بهرام (۱۳۷٤)؛ *ایرانویج*، تهران: دانشگاه تهران.

۲۷- *کهن‌ترین نثر تاریخی: گزیده تاریخ بلعمی*، (۱۳۷۵)؛ انتخاب و توضیح دکتر سیدضیاءالدین سجادی، تهران: انتشارات سخن.

۲۸- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن (۱۳٦۳)؛ *زین الاخبار گردیزی ـ تاریخ گردیزی*، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

۲۹- گزنفون (۱۳۸۰)؛ *کورش‌نامه*، ترجمه‌ی رضا مشایخی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.



۳۰- *مجمل التواریخ و القصص* (۱۳۷۸)؛ به کوشش نجم‌الدین سیف‌آبادی، دومونده.

۳۱- محمدزاده گلخدانی، عباس (۱۳۸۰)؛ «فدرالیسم گامی متعالی به سوی پلورالیسم فرهنگی و قومی»، *نوید آذربایجان*، شماره ۲۰۶.

۳۲- محمدی، محمد (۱۳۷٤)؛ *فرهنگ ایرانی پیش از اسلام*، تهران: انتشارات توس.

۳۳- مسکویه، ابوعلی احمد بن محمدابن (٦۹-۱۳٦٦)؛ *تجارب الامم*، ۲ جلد، به کوشش ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.

۳٤- ———————— (۱۳۵۹)؛ *جاویدان خرد*، ترجمه شرف‌الدین عثمان بن محمد قزوینی، تهران.

۳۵- مشکور، محمدجواد (۱۳۷۷)؛ *ترجمه‌ی تاریخ طبری از ابومحمد بلعمی*، با مقدمه و حواشی محمدجواد مشکور، تهران: خیام.

۳٦- مقدس، مطهربن طاهر (۱۳٤۹)؛ *آفرینش و تاریخ*، ترجمه‌ی محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

۳۷- ممتحن، حسینعلی (۱۳٦۸)؛ *نهضت شعوبیه: جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی*، تهران: باورداران.

۳۸- ندیم، محمدابن (۱۳۵۲)؛ *الفهرست*، به کوشش رضا تجدد، تهران.

۳۹- *نشریه اویرنجی*، (۱۳۸۱)؛ شماره ۸.

٤۰- نولدکه، تئودور (۱۳۲۷)؛ *حماسه ملی ایران*، ترجمه بزرگ علوی، تهران: دانشگاه تهران.

٤۱- *نوید آذربایجان*، (۱۳۸۰، ۱۳۸۱)؛ شماره‌های ۱٦۰، ۱۷۱ و ۲۸۰.

٤۲- هووس هولد، جفری (۱۳۷۳)؛ *بازگشت از ایران (گزنفون)*، ترجمه‌ی منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

٤۳- هرودوت (۱۳٦۲)؛ *تاریخ هرودوت*، ترجمه‌ی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی.

٤٤- همایی، جلال‌الدین (۱۳٦۳)؛ *شعوبیه*، اصفهان: کتابفروشی صائب.

٤۵- هیأت، جواد (۱۳۸۱)؛ «ناسیونالیسم و باستان‌گرایی در ایران»، *نوید آذربایجان*، شماره ۲۸٦-۲۸٤.

46- Anderson, Benedict (1983); ***Immagined Communities,*** **London: Verso.**



47- Armstrong, John (1982); *Nations Before Nationalism*, Chapel Hill: University of North California Press.

48- Edward Spicer (1971); "Persisent Idenity Systmes", *Science*, Vol. 4011.

49- Erikson, Erik (1990); *Childhood and Society*, New York: Norton.

50- ---------------- (1968); *Identity, Youth and Crisis*, New York: Norton.

51- Gnoli, Gerardo (1989); *The I[illegible]a of Iran: an essay on its origin* Romaslieden, E.J.Brill.

52- Hall, Stewart (1996); "The Question of Cultural Idenity" in S. Hall,d Held and A. McGrew, eds, *Modernity and it's Future*, Cambridge: Polity Press.

53- Hobsbawm, Eric (1983); *The Invention of Tradition*, Cambridge: Cambridge University Press.

54- Household, Geoffrey (1989); *Anabasis: The Exploits of Xenophon*, Hamden: Linnet Books.

55- Kashani Sabet, Firoozh (1997); "Fragile Frontiers: The Deminishing Domains of Qajar Iran", *International Journal of Middle East Studies*, 29, 205-234.

56- Krishna Deb, Harit (1932); "India and the Persian Empire", *Journal of Asitatic Study of Bengal*, New Series, Vol XXIV, 333-365.

57- Mckay, James (1985); "An Explanatory Syntheis of Primordial and Mobilizational Approaches to Ethnic Pheomena", *Ethnic and Racial Studies*, Vol 5.

58- Natter W. and J. Jones (1997); "Identity Space and other Uncertainties " in G. Benko and U. Strohmayer, eds, *Space and Social Theory*, Oxford: Blackwell.

59- Pye, Lucian (1966); *Aspects of Political Development: An Analytical Study*, Boston: Litile, Brow.

60- Smith, Anthony D. (1971); *Theories of Nationalism*, New York: Horper & Row.

61- ------------------------ (1986); *Ethnic Origins of Nations*, Oxford: Blackwell.